

کتابخانه  
موسسه شورای  
اسلامی



۶۳۹



ن

کتابخانه مجلس شورای ملی	
تجدید نظر در امر ادعیه و طهارت	
مؤلف	آقای سید محمد صادق طباطبائی به کتابخانه مجلس شورای ملی
جلد	۱ (۱۹۹۹) از کتب (فصل) اهدائی
شماره ثبت کتاب	۴۱۴۴۴
تاریخ	۱۳۴۷/۴

خطی اهدائی  
کتابخانه  
مجلس شورای  
اسلامی  
۶۳۹

مانند المجلد

فارسیست

ساله در ادعیه

و طهارت

ساله اختیارات

بابا افضل

در حد احضار مسجد با نور

در حد سراج و در حد نور با نور

در حد افکار و انجام و در حد نور

در حد نور و در حد نور و در حد نور

در حد نور و در حد نور و در حد نور



وقف

نقشه است

نقشه است

نقشه است

نقشه است

نقشه است

نقشه است

نقشه است

نقشه است

نقشه است

نقشه است

نقشه است

نقشه است

نقشه است

نقشه است



۶۳۹



۱

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: تحریر فی ظہیرہ لہ مدرار علیہ و علیہ

مؤلف: (.....) (.....) (.....) اهدائی

جلد: (.....) (.....) (.....) ۶۱۹۹

آقای سید محمد صادق طباطبائی بہ کتابخانہ مجلس شورای ملی

شماره ثبت کتاب: ۱۵۱۱۱۱۱۱

۳۷۷۷۷۷۷۷

خطی اهدائی

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

۶۳۹







منتر میان هم ناز مع ناز عصر کس اول روز زهره در هر شنبه اول  
 کوز عطار در نیم هفت زهره استوی قمر ناز ظهر زحل میان هم ناز  
 منتری ناز عصر مع افروز شمس در غنچه اول روز منتری نیم هفت  
 زهره دقت استوی عطار در ناز ظهر قمر میان هم ناز زحل با زهره  
 شمس افروز مع جمه اول روز زهره هم شمس دقت استوی مع ناز ظهر  
 عطار در میان هم ناز قمر ناز عصر زحل افروز منتری باب در عت شب  
 شنبه ناز حقی قمر قمر در صبح هم شمس ناز عصر مع صبح که در شب  
 مع صاف زهره هم شمس ناز شمس ناز عصر مع دقت خواب شمس هم شب  
 زهره با کس عطار در صبح که در قمر صبح صادق زحل شنبه ناز شمس  
 زهره ناز حقی عطار در محل خواب قمر ناز شمس ناز عصر مع صبح که در  
 مع صاف شمس چهار شنبه ناز شمس مع صحن منتری قمر در نیمه جل نیمه  
 شب شمس چهار شنبه ناز شمس مع ناز حقی شمس مع خواب زحل نیمه شب  
 با کس خورش زهره صبح که در عطار در صبح صادق قمر شب غنچه ناز مغرب  
 شمس ناز حقی عطار در محل خواب زهره نیمه شب قمر ناز خورش زحل صبح  
 که در منتری صبح صادق مع شب جمه ناز شمس قمر ناز حقی منتری  
 محل خواب زحل نیمه شب عطار در میان خورش شمس صبح که در زهره

صبح صاف عطار در صبح استوی عمل نماید هر صبح نماید و ساز مرد حاصل آید در میان  
 مخالف موافق را در صبح محل و اسد و قوس را شب با یکدیگر دستند سر طالع  
 عترب حوت آید انرا با یکدیگر دستند جوزا و میزان و دلو با یی آید  
 و با یکدیگر دستند الثواب دستند خاکی و بال دستند باب سید انکه زهره  
 و منتری موافق انرا اگر دوستی خواهم میان دو کس کند اگر موافق انرا زودتر  
 حاصل شود و اگر موافق نباشد دیرتر عمل آید باب سید انکه در ان عت  
 که تقویت کند اگر بعضی مکتبته ایس معکوس باید پوشیده در جای پنهان  
 باید نوشتن و جامه های سیاه پوشیدن و ان زمان که قلم از زمین بعض  
 تراشد روی قلم را از خود بردارد و این دعا بخواند و غضب الله علیه و  
 لعنهم و ان الله لهم جهنم و ساءت مصیرا و چون قلم را قطع کند بگوید لطفقت  
 علی البعض و العداوت و در ان زمان که غریبت محبت میکند بر فرزند خود  
 پوشد و در جای پاک نشیند و بخورد کند عود و غیره و چون تمام را سر کند  
 و روی بر خود کند و این آیه را بخواند قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی  
 حبیبکم الله و یفرکم و ینصکم و الله غفور رحیم و قطع کند اگر از برای محبت  
 میکند که در اسر کتابت منه درست نماید و اگر از برای بعضی میکند  
 که خوب است و بیاورد انی که اگر از برای بعضی میکند که در











که ۲۲ است بخوانه یا هَلْ خَانِيَّةٌ يَا نُورُ اَيْتَهُ حُرُوكِ الْاَدْوَاعِ  
 السَّائِكَةِ الْمُسْكِنَةِ فِي مَرْدِ الزَّكُوِّ حَبِّ الْمَرْحُومِ الرَّكَّ الْظَا  
 حَتَّى يُصْبِرَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ طَالِبٌ أَوْ فَوَائِدُهُ إِذَا  
 غَاهَدْتُمْ فَلَا تَنْقُضُوا الْإِيمَانَ بَعْدَ تَوَكُّدِهَا وَذَلِكَ عَلَى اللَّهِ عَظِيمٌ  
 مَرَكٌ مَرَدٌ صَحَابِي سَفَافٌ مَرَكْسٌ ابْنُ اسْمٍ رَاهِبٌ مَرْتَبَةٌ بِالْبَيْتِ كَيْفَ  
 دَفَعَ زَيْمٌ عَقْرَبَ ۳ مَرْتَبَةٍ كُجَانَةٍ صَادِقًا بَارِئًا صَوْنٌ بَوْنٌ هَدِي  
 نَصِيرٌ وَخَوَاصٌ ۲ دَر ۲ حَقِيقِي تَمَانِكُ مَر ۲ اسْتَدَانِ مَسْمُومٌ مَرْتَبَةٌ  
 وَبَعْضِي مَرَّ عَتَبًا مَرَكُوهَ اَنْهَ هَتَمَ اَنْكَا اَنْطَرُ وَاضْلَاعُ شَيْءٍ مَرَّ رَاسْتِ نَبَايَه  
 وَصُورَتِشْ اَمِيَّتِ 

۳	۱	۲
۲	۳	۱
۱	۲	۳

 اَمَا وَفَقِي كَمَا اسْنِ خَانَمُ  
 رَا ۳ دَر ۲ كُنْتَهَ مَبَايَهَ كَمَا اسْنِ سَيَكُلُ رَا فَتَحَ رَابِعٌ خَوَانِدَهَ اسْتَدَاكِرُ  
 كَيْفَ الْمَاسِ نَفْسُ كُنْتَهَ وَبِزَكِيَّتِ خَانِي نَهَمَ مَرَكْسُ اسْنِ خَانَمُ طَاعِيَّتِ اَوْ بَشَه  
 دَسْتِ بَهَرِ دَرِيسَتَهَ كَهَ نَهَمَ كَشَا دَهَ كَرْدُو اَكْرَدَسْتِ سَرُوَارِ سَهَمَ اَرْبَشْ  
 بَدَرِ رُو دَوَاكِرِ سِرْپُوسْتِ كَرُونِ اَسُو سَهِي رَدَمِ كَرْدِ دَرِيشْتِ بَرَا دَاكِرُ كَرْدِ  
 نَجْمَهَ وَصَفَتِ سَهَرْدُونِ الْمَاسِ دَرِ مَسْدُونِ مَاقُوتِ مَسْمُومٌ فَخْرُ خَوَانِمَهَ كَهَ  
 اَرْسُو مَارِ حَتَّى حَاضِرُ كَمَرِ دَفْتَرِ كَهَ خَفَاسِ كَهَ بَرَا دَرْدِ مَسْمُومٌ اَكْبِسْتَهَ بَرَسَرِ  
 كَهَ اَوْ صَدْرُ كُنْتَهَ دَرِ مَحَالِ بَادَرِ اَسْنِ مَرَدِ الْمَاسِ مَرَا دَرِ رَحْمُونِ بَرَا كُنْتَهَ

المفكود  
مع كسب

نَهَمَ بَرَا دَرِ مَحَالِ بَادَرِ اَسْنِ مَرَدِ الْمَاسِ مَرَا دَرِ رَحْمُونِ بَرَا كُنْتَهَ  
 مَابِنِ طَرِيقِ سَهِي اَمِي كُنْتَهَ دَسْتِ عَقَابِ مَابِنِ خَانِمَتِ دَارِدِ وَبِهَ اَكْرَدُونِ اَوْ  
 كَهَ مَرِغِ سَهَمَانِ كَرَا دَا مَرِ مَرِ خَوَانِدَهَ فَهَرِ كَهَ نَهَمَ عَادَتِ اَوَانَتِ كَهَ مَرَكَهَ سَوَارِجِ  
 كَهَ اَوْ حَكْمِ كَمَرِ اَلِ مَرِغِ مَسْمُومٌ دَسْتِ عَقَابِ مَابِنِ اَكْرَدِ دَرِ سَوَارِجِ كَهَ اَكْرَدِ  
 سَهَمَهَ دَرِ مَحَالِ خِشْتِ وَكَلِ اَرْبَعِ مَرِغِ نَهَمَ دَرِ مَرَكِ كَهَ اسْنِ كُنْتَهَ بَرَا دَرِ دَرِ مَرَكِ ۲  
 دَرِ اَوَانَتِ دَرِ مَرَكِ كَهَ مَابِنِ اَكْرَدِ مَرِغِ رَا دَا كُنْتَهَ دَسْتِ لُشْ وَبِهَ سَهَمِ قَا سَرَا  
 خَفَاشِ مَبَايَكُنْتَهَ فَهَرِ كَهَ نَهَمَ كَهَ اَرْبَعِ مَرِغِ نَهَمَ مَابِنِ مَابِنِ مَابِنِ مَابِنِ مَابِنِ  
 كَهَ مَرِغِ مَرَكِ مَرِغِ نَهَمَ دَسْتِ وَبِهَ سَهَمِ قَا سَرَا مَابِنِ مَابِنِ مَابِنِ مَابِنِ  
 مَابِنِ مَابِنِ مَابِنِ مَابِنِ مَابِنِ مَابِنِ مَابِنِ مَابِنِ مَابِنِ مَابِنِ  
 اَقَابِ مَرُودَهَ دَرِ مَرِغِ مَرِغِ مَرِغِ مَرِغِ مَرِغِ مَرِغِ مَرِغِ مَرِغِ مَرِغِ  
 مَرِغِ مَرِغِ مَرِغِ مَرِغِ مَرِغِ مَرِغِ مَرِغِ مَرِغِ مَرِغِ مَرِغِ مَرِغِ  
 رَوِي نَهَمَ اَرْبَعِ مَرِغِ مَرِغِ مَرِغِ مَرِغِ مَرِغِ مَرِغِ مَرِغِ مَرِغِ  
 اَدَمِ وَبِهَ حَضَرَتِ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مَقُولِ دَرِ مَرِغِ مَرِغِ مَرِغِ مَرِغِ  
 حُرُوفِ وَفَقِ اَلِ مَرِغِ مَرِغِ مَرِغِ مَرِغِ مَرِغِ مَرِغِ مَرِغِ مَرِغِ  
 رَا سَتِ وَبِهَ مَرِغِ مَرِغِ مَرِغِ مَرِغِ مَرِغِ مَرِغِ مَرِغِ مَرِغِ  
 شَكِ كَهَ مَابِنِ مَرِغِ مَرِغِ مَرِغِ مَرِغِ مَرِغِ مَرِغِ مَرِغِ  
 وَفَقِ كُنْتَهَ دَسْتِ كَمَا دَرِ مَالِ اَلِ مَرِغِ مَرِغِ مَرِغِ مَرِغِ  
 دَاكِرُ مَرِغِ مَرِغِ مَرِغِ مَرِغِ مَرِغِ مَرِغِ مَرِغِ مَرِغِ



کافه کشند و هر یک در کوزه آب برنهند و در چهار رکشته کت زار  
 و فنی کند و در آن موقع نایاب شود و چند طایفه از اسب کله است که از  
 وایه اگر سر به کوفت مقطع در حواله ادبویه و باب حل کند و بان است  
 خود را بنویسد و کله طایفه و اگر کله لسته باشند بر زن همان صورت بچین  
 آورده که موثر است و فنی قدر در طرف بدنه در کت سنج و کواکب سعد  
 متطابق بر پوست است و بنویسد حاصل اقامه کرد و بر حرکت و از راه فنی  
 ملول شود و فنی قدر طایفه در دونه طایفه در لوله فانی نگار و حاصل آن  
 معین باشد بر جمع حرکات و غالب که در برهم در نفس جفت بر وزن هر  
 میخارد و حاصلش هر کس سخن گوید بر سطح او دارد و اگر در روز قیامت  
 قریب دارد و در سفر جفا دارد از جمع مکاره و خوف ایمن باشد و فنی اصحاب  
 نرین باشد بنویسد و ما فدا کرد به جهت که مکرر شود حاجت بر آید  
 و اگر بطریق اسد بنویسد و از آن قبیلها سازد بسم مطلوب ملک  
 و در خوان بخور کند تا شتر عظیم دارد و اگر فرور تر بسم یا مقابله باشد مرغ  
 باشد بسم در سخن نویسد میان ایشان تقویه و کف و اگر قدر در مبوط  
 باشد در جمل مرغ در طایفه دشت و اسم شخصی که متخول خواهد شد  
 بعد از کار خواهد به مار لشد و بهاده در این و عدلی لشد و ابیه و مار

۱۲  
 از رصیت نگیر کرده وضع کند در شکت و در ریت شکت دایره  
 بکشد و در میان او اسبیه او طایفه تا فایده فنی بنویسد و در آن  
 شغل مانده نشود صورت شکت است

۲	۶	۴
۷	۵	۳
۶	۱	۱

۸	۳	۴
۱	۵	۶
۶	۷	۲

۶	۱	۱
۷	۵	۳
۲	۶	۴

بدنکه این شکل از چهار خانه توان کرد و بر صورت نظم طبعی جهت فتوح  
 ابتدا از دویم خانه توان کرد و کت محبت از چهارم خانه کند و چهارم  
 ابتدا از خانه ششم کند و ابتدا از خانه ششم فنی فنی در هر یک از اس  
 اکتال موکلیت و در هر یک از این است از هر یک و کت و قبل  
 و تحریک و فنی در ترفیض و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم  
 تیغ و اول برکت زنگ است به که افند علم را تا کس برست و اصل طایفه  
 در سالت که طایفه است فنی فنی است که اسم طایفه و مطلوب ابیه  
 محبت در رفق سنج در مثل طایفه مطلوب محمد اسم و در و جلد کند و در و  
 از آن طرح کند و باقی بسم کردم و یک قسم آن و در سالت که اسم و نام  
 مردم مع هر

۶	۱	۱
۷	۵	۳
۲	۶	۴







۵ اطباء ویر گفته اند که اگر در خانه اسمی از اسماء که معنی آن دانه و در اول  
وی حرم باشد که مناسب آن خانه باشد مثل در خانه اولیاء در خانه دوم  
بابی و در سوم جبار و در چهارم دنان در پنجم هو و در ششم دود و در هفتم  
در خانه هفتم زک و در خانه هشتم حبیب و در نهم باطیب و در دهم  
اما طریقی فطره ضلالت که از مجموع عدد است  
بیرون آورند و در مرکز بیوت بنهند و ملا  
عدد در طول و عرض نیست کند بر مثال هر کس  
۲۶۹ ثبات در ۱۹۹ در اول فصل سال و نام  
عدد را صفت بر دهم به مثال اللفظ کساده  
طریق دیگر اگر عدد در دیده باشند یا در کتب باشد  
بشکل این بر بنویسند نام در در مرکز باشد  
نیت کند و در نمودار بطبع دهن کند چون الی سطر  
ان تا سطر ششمی واقع شود و مقصود حاصل شود  
و در حال دهن کردن بگوید اللهم اجمع بینی و بین فلان که حرکت و ملاطفت  
و اگر کسی از کار و عمل و شغل و نبضی چنانچه  
بدهد بهد چون که در سطران باشد و  
ظرفی استری این شکل را در دهم بیاید  
۵۸ و اینست که این ابی در شش تولید

بابی	طیب	دنان
زکی	هو	جبار
وفا	الله	خط

۱۶۹	۱۱	۹۳	۵۸
۱۰۶	۵۷	۱۲	۱۰۶

۳	۹	۴
۵	۵	۳
۶	۱	۸

انها ان تک مستغنا حیث من خودی فلک فی حجرة آبی  
فی السموات او فی الارض یا سمیاء و بکوبه یا میتر شتر  
هذا العیسر چون تمام کند مرادش حاصل شود و کار اسان شود و کار  
مصر عمل چنان کند که عدد اسم هر چیز که خواسته از خبر و شتر و  
مطلوبی که دارند در قطب نویسنند و بعد اسم متغول بنویسند  
و مقصود حاصل کنند و ما مفتی فنج یا فخر در وسط نویسد و وقتی تمام کنند  
و این اسماء بعد از آن بخوانند مراد حاصل شود و فتوحات لغایت سحاب  
اما در شرف قمر یا ظریز هر هفتی نویسنند و از عدد و ۱۸ کنند و با  
بیوت صریح باشد

۱۸۷	۱۸۶	۱۸۷
۱۸۷	۱۸۶	۱۸۷
۱۸۷	۱۸۶	۱۸۷

۱۶۸	۱۶۹	۱۶۸
۱۶۸	۱۶۹	۱۶۸
۱۶۸	۱۶۹	۱۶۸

و چه خواهد بود که این کتب را در وقت  
اجتماع شمس این کتب را در  
احد سه جا بکشد و هر روز  
این کتب را در وقت که میخواهد  
ان عرو و جبار است که در ۳۷ است در مرکز بهد و اینست که



2196

2	1	1
2	2	3
1		6

د	۴۱	ع
اله	۲۴	واحد
بیم	ص	۴۲

1	9	3
6		13
2	11	4

1	9	1
2	<del>1</del>	<del>1</del>
3	11	0

10	2	3
5	2	12
4	11	8

۱۱۶

و این چهار شش را به کسب یا به اخراج و این را از راز  
غریب است و در شمار خود عمل نمائید که مگر از برای  
ضروری العلم عند الله که احتیاج است اسم مطلوب  
۳۱۳ و اسم طالب ۳۳۳ و عدد حبیب ۲۲ و عدد دجیب ۲۲ و عدد  
ایه زین للناس ۹۱۵۱ اول اسم مطلوب که ص ۳۰۲ میباشد  
در خانه اول نویسه ۵ و ۳۲ حبیب است اضافه نموده در خانه  
دوم نویسه و باز ۲۲ اضافه نموده سه نویسه باز ۲۲ اضافه نموده سه بار  
و باز ۲۲ اضافه نموده در ۴ نویسه باز ۳۳ اضافه نموده عدد اسم طالب  
که ۳۳ میباشد در خانه ۵ نویسه ۳۳ اضافه نموده در خانه شش  
نویسه و باز ۲۲ اضافه نموده در خانه ۷ نویسه ۲۲ اضافه نموده در خانه  
۸ نویسه و باز ۲۲ اضافه نموده در خانه ۹ نویسه و عدد ۲۲ که عدد حبیب  
است و در خانه ۱۰ نویسه و باز ۲۲ اضافه نموده در خانه ۱۱ نویسه و باز ۲۲  
اضافه نموده در خانه ۱۲ نویسه و باز ۲۲ اضافه نموده در خانه ۱۳ و سه  
خانه هم متصل بطریق اولیای خود نموده آنچه از عدد زین للناس ۹۱۵۱  
کم نموده بقدری که با در خانه ۱۳ نویسه باز ۲۲ اضافه نموده در خانه ۱۴ نویسه  
و باز ۲۲ اضافه نموده در خانه ۱۵ نویسه و باز ۲۲ اضافه نموده در  
خانه ۱۶ نویسه بدین مثال در هر مع نام که تمیز شود و روغن کچال در روغن  
یا پس در شیشه نموده در مفت آلات گرم در آن نموده و چهار روز در شیشه  
نویسه اللهم اجمع بلی و بین فلان م حلال یا اجمع المقترین



و چهارخانه و قوای هر خانه بهمان عدد است که با عدد اول درست باشد  
 و چهارخانه وسط را سعی درست نموده که با یوش بعد در یک از چهارخانه باشد  
 و پشت خانه دیگر را هر یک از آن خانه ها بعد سعی از اسم الله سدا غفر عنه  
 درست نموده و در درز که می آید در پشت که آن را در غن و آب بخورند و آن  
 غنم که به پشت منتهی بخورند و بخور مناسب بود از آن که تحت میاید و آب میاید  
 ۱۵۰۱ ۹۱۵۱

۳۶۸	۳۶۷	۳۶۶	۳۶۵
۳۶۴	۳۶۳	۳۶۲	۳۶۱
۳۶۰	۳۵۹	۳۵۸	۳۵۷
۳۵۶	۳۵۵	۳۵۴	۳۵۳
۳۵۲	۳۵۱	۳۵۰	۳۴۹

الضمان هر کسی که بایدد و در آن عددان  
 ۳۱ بیدار شده در مادر و باس طریق در  
 شرف انساب تمام نماید و با خود  
 دارد و بعد اسم خود را بگوید و بگوید  
 هر کس در نظر از در مطهر و مشق  
 نماید و معتقد در سفاس

۴	۳	۲	۱	۰
۱	۲	۳	۴	۵
۶	۷	۸	۹	۱۰
۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰

الضمان خواهی سوره مبارکه یس را  
 بکند خنوعات و وسعت رزق و لشکر  
 قلوب بسیار مؤثر است در ساعت  
 بعد در مقارنه سعدی نوشته در یوش  
 مادر را با یوش ۳ در ۳ و با خود دارد  
 که فایده بسیار خواهد دید این است  
 و هر که به شملت مادر به داشته پس آن شری میاید در دست خود  
 و در آن عدد یوش سوره مبارکه که ۸۳ عدد ۱۵ خواستیم از او در بین

بریم و در پنج کرده باشیم ۵۱ از آن طرح کردم تا ۵۵ ۵۴ ۵۳ ۵۲ ۵۱  
 بنیم از آن طرح کنیم این تا ۳۶ ۳۵ ۳۴ ۳۳ ۳۲ در کتب آن فایده یک در خانه و ۳۱ افغان  
 نمودیم و تمام نمودیم باس صورت لوح مادر را با یوش و یوش و در نظر در روزه  
 حواصی که خواست و در وقت رقی و لشکر قلوب در وقت بعد صومعه مقارنه سعدی  
 مادر را با یوش نوشته و اگر سوره مبارکه را بخواند اثر آن بیشتر خواهد بود و خواص  
 لیسری پس از آن است چون از آن ساد مرضی تخم میاید انشا الله

۳۶۹	۳۶۸	۳۶۷	۳۶۶	۳۶۵	۳۶۴
۳۶۳	۳۶۲	۳۶۱	۳۶۰	۳۵۹	۳۵۸
۳۵۷	۳۵۶	۳۵۵	۳۵۴	۳۵۳	۳۵۲
۳۵۱	۳۵۰	۳۴۹	۳۴۸	۳۴۷	۳۴۶
۳۴۵	۳۴۴	۳۴۳	۳۴۲	۳۴۱	۳۴۰
۳۳۹	۳۳۸	۳۳۷	۳۳۶	۳۳۵	۳۳۴
۳۳۳	۳۳۲	۳۳۱	۳۳۰	۳۲۹	۳۲۸
۳۲۷	۳۲۶	۳۲۵	۳۲۴	۳۲۳	۳۲۲
۳۲۱	۳۲۰	۳۱۹	۳۱۸	۳۱۷	۳۱۶
۳۱۵	۳۱۴	۳۱۳	۳۱۲	۳۱۱	۳۱۰

در خصوص ایات جنبه مخصوص که در یوش مادر در دست خود دارد



منج و حکم و اسنادان منی فتنه رسید در خواص بسم الله چون تلوی بارسم الله  
 هر چه بخوانی بسم الله بخوان چون کسی مضطرب احوال باشد و هیچ امید یاری و سرکاری  
 نداشته باشد شوی این سر را در ریخت نرسد و قهر خاطر بگوید نه و بعد ۷۸۶  
 نوشت بخواند و شرط خواندن اینست که اول و منویا زد و در رکعت نماز بنده از دور  
 رکعت اول ۱۹ بار بسم الله از هر یک یکبار بخواند که از آن فایده کثیره و رکوع و سجده کند  
 و در رکعت دوم هم بدین صورت که زبان سلام ده و این سر بنده و بعد از هر رکوع  
 و سجده بنده در حال خواندن کبریا بخواند و بعد از هر رکعت از هر یک یکبار بخواند و اینست  
 بنف و این سر را تا بعد از آن که این عمل کرده باشد بقیه که هم در آن معتد  
 معذور و حاصل کفایت است و اگر در آخر تراخت نباشد باشد و این عمل  
 بکنند که ده شرف و از هر یک یکبار و صحت و عزت در چشم طای و نجات  
 و هر بنیت که دارد بقیه بدین آیه که بسم الله منقول که هر چه بنیت را کفایت  
 است اما بماند و در هیچ بنیت که سادی الطور و در دست هر چه ظاهر و در دست

بسم	الله	الرحمن	الرحیم
۱۹۶	۱۹۸	۳۰۸	۱۸۶
۱۹۶	۱۹۸	۱۹۳	۱۹۶
۱۹۶	۱۹۸	۱۹۶	۱۹۶
۱۹۶	۱۹۸	۱۹۶	۱۹۶

و بعد رسیده فایده که العالی ای سر  
 ناست ممتز و لو بکینه و غیره ظاهر باشد بعد از هر بار سه بار سه بار سه بار  
 و در هر یک یکبار و در هر یک یکبار و در هر یک یکبار و در هر یک یکبار

بسم الله الرحمن الرحیم	ما یوم الدین	اهدنا الصراط المستقیم	عز و کرم
۲۸۱۱	۳۳۰۳	۱۹۸۷	۱۰۷۵
۳۳۰۳	۲۸۱۱	۱۰۸۰	۱۹۸۸
۱۰۷۹	۱۹۸۹	۴۲۰۰	۲۸۷۹

عدد رسیده فایده که العالی

۲۵۳۶	۲۵۳۹	۲۵۳۶	۲۵۳۹
۲۵۳۶	۲۵۳۹	۲۵۳۶	۲۵۳۹
۲۵۳۶	۲۵۳۹	۲۵۳۶	۲۵۳۹
۲۵۳۶	۲۵۳۹	۲۵۳۶	۲۵۳۹

حجیم خلق ما بنیت فایده و حشری عدد رسیده فایده

۲۳۸	۲۳۱	۲۳۵	۲۳۸
۲۳۸	۲۳۱	۲۳۵	۲۳۸
۲۳۸	۲۳۱	۲۳۵	۲۳۸
۲۳۸	۲۳۱	۲۳۵	۲۳۸



به کار که قمرنا طر بود باشد که ساعت دهم خود را عدد بگیرد و داخل عدد کند  
 و چون مربع تمام کند: انوبت این ایه را در یکجای بخواند و بخور روزانه در آن حالت  
 که می سخن گوید و چون ما خود دارد و این ایه ملازم سخن و دایم بخواند اگر در پس باشد  
 نذر نکرده و اگر خیر باشد قوی که چشم طاری عرو و کرم باشد در روضات  
 اثر عظیم دهم در خواص قل اللهم ما لك لك انما عجب عجب عدد بگیرد اگر کسر منضم  
 افتاده باشد یا منجبه طلب کند این عدد و عدد اسم الله را اضافه کند  
 در مربع ثبت کند ساعت سم و قمر معود حمل نوشته شود بخور روزانه  
 و صفت از روم روز: انوبت بخواند در حالت خواندن سخن نگوید روز  
 یا شب چون این عمل کرده مضرب و جاهد و دوش روی نماید و اثر عظیم روی  
 نماید و اگر در عقب هر ناز و دزد سازد فتح و جبهش روی نماید و آنرا بگوید  
 که عدد قل اللهم رب العالمین صل علی محمد و آل محمد و الله اعلم  
 صلای در مربع یکی در ساعت شمس قمرنا طر یا لیس بخور روزانه بعد از نماز  
 و آن مربع ما خود در آن نگاه دارد در میان حالای حرمت و مایهت باشد  
 و چون کار در نوزادش این میسر کند و ما خود نگاه دارد و این عدد بخواند  
 و متوجه آن امر که از نزد سلطان عبود و هر کس که بگوید در جمعی ملازم برکت هر آنکه در عظم

الام	لاله	الام	الام
۶۶	۱۳۸	۶۶	۱۳۸
۱۸۹	۶۹	۱۸۹	۶۹
۴۳	۱۹۰	۴۳	۱۹۰

و بخور روزانه و این مربع، خود دارد و این ایه ملازم سخن محبتی عظیم روی نماید و خواص  
 ایه ان الله و ملائکته یصلون علی النبی و آله و سلم پس این ایه را عدد بگیرد و اسم خود داخل کند  
 چون قمرنا طر بعد با ساعت یکسان عدد بگیرد و بخور روزانه در آن حالت که می سخن گوید  
 چون بر این ایه ملازم که در این مربع، ما خود نگاه دارد و در وقت انقضای روز و آنکه شمس  
 وی کرد و عدد دایم ختم الله تا غایت و عدد بگیرد چون از شخصی مرگ را شنید عدد اسم  
 الله بگیرد و بعد از این ایه اضافه نماید و در مربع بکار و این ایه بعد از اسم الله بخواند  
 چون قمر در نوزادش باشد و قمرنا طر بعد از ساعت یک و آن مربع، ما خود نگاه دارد  
 و بعد از اسم الله بخواند این را بخواند البته زیادتیش بهتر کرد و اگر خصمان سخن می شنیدند  
 عدد عدد بگیرد و این عدد اضافه کند و در مربع ثبت کند و در زیر سنگ گران باشد  
 و نام خصمان سیر در زبان خصمان بگوید و در آن وقت که در آن وقت این را بخواند  
 و بعد از این اسم الله سدا و بین خلفم سدا فاعبناهم ثم لا یردب  
 حکم بکم علیکم لا یقولون احسنوا و لا یجکوب و ساهت الوجوه علی البیوم  
 اس و ابراهیم که این خواص دهم و اگر این ایه عدد بگیرد و بینام خصمان اضافه کند  
 و در مربع ثبت کند اثر عظیم روی نماید و این از جمله بحالت خواص ایه محبت  
 حول که مستلای دارند: سدا و خواهر انگش را منفرجه کند و دایره کواکب فانی  
 الارض جیفا ما الفیت بین قلوبهم و کلوا فی القلیم انما عزم حکم بگیرد و اسم  
 طالب و مطلوب یک کسر کند و اضافه عدد دایم کند و در مربع ثبت کند و در سلسله  
 در وقت دزاس ایه را بخواند عدد اسم مطلوب و آن مربع را، خود دارد که مطلوب  
 منفراده خواص ایه که بگویم که ایه فالذین امنوا و عملوا الصالحات و العتق علیک  
 محبتی یعنی وانه حلیب انجیر شد بدید این جمله بر یک این خواص دارد و اگر این اثرها







سایه طریقی که بوده مرغ و در آن وقت کتد وانی شکل دارد که در خانه (مکتب) دفین  
کند و فرقی واقع شود مدیک ۳ درس با صوفیها است اما مظهر علمه فخر الدین که اسم این کتاب  
و اسم مطلوب یا وارثیت در وی سیزده سال غایب محمد ۹۲ و مطلوب محمد ۹۱  
و اسم و قدیم اسلمه ۲۱۵ باشد ۱۲ طبع کردیم این کتاب ۱۹۸۱ هجری قمری بمقدمه ۶۰ باب  
در سنت طریقه کریم و دیگر بخش در رسم در آوردیم به صورت نقل جلی تمام کردم  
به پیش از کار سزاوارتی بود یک دو در این شکل است شاید در خواص چند در این شکل بوده

نمود که آن تقاضا را در اسرار سرگردان و اگر خواهی که سر از مقابی او آید که بگوید عرف  
انکس با بعد از دوره الم تر در دفع ثبت کند و در کورستان دفع کند از آن جنبه  
که هست نماند کند و اگر خواهی که طایر را بخورد کند عداوتی قتل او را مریض خواند  
الله و عداوت طایم بکشد و در دفع ثبت کند و بعد از آن جمله بخواند و در گذر  
او دفع کند یا در کورستان تا آنکه می بیند که بد نشود و اگر خواهی که دعا عشق  
از دلش در کند بگوید عدد و نانار کوئی بود و اسلایا و عدد اسم آن شخص در  
دفع ثبت کند و در کتاب و آن دفع کند دلش را بکشد یا بد و سوره بخت  
نیز همین خاصیت دارد و اگر خواهی که بر طمع خود گرداند عدل و انصاف  
تا عین از حکم بگوید و بعد از اسم آن شخص در دفع ثبت کند و عدد اسم خود  
و این جمله در سنت ثبت کند و بر باد بیاورد انکس طمع شود و اگر خواهی

[illegible]







٩	١٢	١٩١	٩
١٩٥	ف	ج	١٣
٨١	ظ	ي	٤
١١	٤	٨٧	١٩٩

$10^{\mu_1}$	$10^{\mu_2}$	$10^{\mu_3}$	$10^{\mu_4}$
$10^{\mu_5}$	$10^{\mu_6}$	$10^{\mu_7}$	$10^{\mu_8}$
$10^{\mu_9}$	$10^{\mu_{10}}$	$10^{\mu_{11}}$	$10^{\mu_{12}}$
$10^{\mu_{13}}$	$10^{\mu_{14}}$	$10^{\mu_{15}}$	$10^{\mu_{16}}$

بنوبد بهر حاجت که متوجه بود آن حاجت روا شود و اگر تکرار تا نفس  
نابشد بشود پس شصت بکار و حامل حاجت روا شود و اگر بطول  
سد بنوبد و از آن همه فتنه ها سازند با هم مطلوب و غیر مشکل  
عظایر کنند مابقی نهایت کند و اگر فتنه ترع با مقادیر مرغ بود با هم  
تخفیس که بنوبند میان ایشان تفریق واقع نشود و حکم گفته اند که اس  
شکل بسیار را خود نباید داشت که بر سالی باری در دم در دم عذرت  
آنکند و دم در دم با هم در چون قمر ناظر بهر با سمنی باشد بقطر سید  
حجت محبت بکار و تو عظام دهد و جهت فتوحات هم با ن تطرات بنوبد  
و شرط فوشتن بخاورد و بخور بود اندر غایت بخاند که صفوات کل حاصل  
شود بدانکه ابتدا سه درم از خانه هرام نوان کرد و صورت زخم طبعی  
چند فتوحات ابتدا از دریم خار و محبت ابتدا از هزار خار کنند  
و همچنین خرما ابتدا ز خانه کنند و محمد تفریق ابتدا ز خانه کنند و هر یک  
ال این شکل از آن و یک هفت و ده بنوبد یک بار غر اس است از نقیص  
و شیط و تحیل و تحریب و قلع و تمزیق و لفریق و الحور و لاف و الامه ایام  
این شکل که عرت و صفت بکار و در امت بخار که صا خواهد بسیار دهد  
و قی اعلام به جمله است بوی هر که در این جمله ها تفریق و داد مشغول شود و دو  
و سوی یا خوی حاصل شود و با غراب و محاب ساهل کند اس

Fr. 9.	Fr. 10.	Fr. 11.	Fr. 12.
Fr. 13.	Fr. 14.	Fr. 15.	Fr. 16.
Fr. 17.	Fr. 18.	Fr. 19.	Fr. 20.
Fr. 21.	Fr. 22.	Fr. 23.	Fr. 24.
Fr. 25.	Fr. 26.	Fr. 27.	Fr. 28.
Fr. 29.	Fr. 30.	Fr. 31.	Fr. 32.

ع	و	ن	ع
م	ه	ب	ع
ع	ف	ا	ع
ح	ع	ا	و

در خواص بخش و طهره وضع اسماء و تقلم صیقل روح در شرف باشد  
بطرح حوت این شکل شود در مروت و حذب کلوب اثر عظم بخشد  
و چون خواهد نغمه میان در بخش شمع سفید این شکل سکاره روح فنا  
بدسترس و مقابله نغمه باشد از عظم دهد اگر نوعی از مس بکار دها صدف  
در مقصوب نغمه باشد و هر که را بخود در حذب کلوب روح انسان

A 4x4 grid of 16 squares. Each square contains a different number of dots, ranging from 1 to 16. The dots are arranged in a pattern that suggests a magic square, where the sum of dots in each row, column, and diagonal is 34. The grid is as follows:

15 dots	9 dots	1 dots	11 dots
14 dots	13 dots	3 dots	8 dots
4 dots	10 dots	12 dots	6 dots
2 dots	7 dots	16 dots	5 dots

A 4x4 grid of 16 squares, each containing a different arrangement of small black dots, representing a 4x4 magic square. The dots are arranged in various patterns, including single dots, pairs, and groups of four, across the grid.















۳۴	۳۳	۳۵	۳۸	۳۶	۵
۳۲	۳۱	۳۷	۳۹	۳۸	۷
۳۰	۲۹	۳۶	۳۵	۳۴	۳
۲۸	۲۷	۳۴	۳۳	۳۲	۱۵
۲۶	۲۵	۳۲	۳۱	۳۰	۱۳
۲۴	۲۳	۳۰	۲۹	۲۸	۱۱
۲۲	۲۱	۲۸	۲۷	۲۶	۹
۲۰	۱۹	۲۶	۲۵	۲۴	۷

۴	۱۱	۲۲	۳۳	۴۴	۱
۶	۱۲	۲۳	۳۴	۴۵	۱۳
۸	۱۳	۲۴	۳۵	۴۶	۲۵
۱۰	۱۴	۲۵	۳۶	۴۷	۳۷
۱۲	۱۵	۲۶	۳۷	۴۸	۴۹
۱۴	۱۶	۲۷	۳۸	۴۹	۵۰
۱۶	۱۷	۲۸	۳۹	۵۰	۱
۱۸	۱۹	۲۹	۴۰	۱	۱۳
۲۰	۲۱	۳۰	۴۱	۲	۲۵

۳۷	۳۶	۳۵	۳۴	۳۳	۳۲
۳۱	۳۰	۲۹	۲۸	۲۷	۲۶
۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱	۲۰
۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵	۱۴
۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸
۷	۶	۵	۴	۳	۲
۱	۰	۹	۸	۷	۶
۱۰	۹	۸	۷	۶	۵
۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵	۱۴

۱۴	۱۱	۲۵	۳۶	۴۷	۱۹
۳	۱۲	۲۳	۳۴	۴۵	۳۱
۳۶	۳	۲۸	۳۹	۴۰	۱۵
۲۸	۲۷	۳۸	۳۹	۴۰	۱۹
۲۰	۱۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳
۱۲	۱۱	۲۲	۲۳	۲۴	۱۳
۴	۳	۱۴	۱۵	۱۶	۲۵
۱۶	۱۵	۲۶	۲۷	۲۸	۳۷
۲۸	۲۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۹

۲۰	۱۷	۱۴	۱۱	۸	۵
۱۹	۱۶	۱۳	۱۰	۷	۴
۱۸	۱۵	۱۲	۹	۶	۳
۱۷	۱۴	۱۱	۸	۵	۲
۱۶	۱۳	۱۰	۷	۴	۱
۱۵	۱۲	۹	۶	۳	۰
۱۴	۱۱	۸	۵	۲	۹
۱۳	۱۰	۷	۴	۱	۱۳
۱۲	۹	۶	۳	۰	۲۵

۲۱	۱۸	۱۵	۱۲	۹	۶
۲۰	۱۷	۱۴	۱۱	۸	۵
۱۹	۱۶	۱۳	۱۰	۷	۴
۱۸	۱۵	۱۲	۹	۶	۳
۱۷	۱۴	۱۱	۸	۵	۲
۱۶	۱۳	۱۰	۷	۴	۱
۱۵	۱۲	۹	۶	۳	۰
۱۴	۱۱	۸	۵	۲	۹
۱۳	۱۰	۷	۴	۱	۱۳

۳۶	۳۵	۳۴	۳۳	۳۲	۳۱
۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱	۲۰
۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱
۷	۶	۵	۴	۳	۲
۱	۰	۹	۸	۷	۶
۱۰	۹	۸	۷	۶	۵
۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵	۱۴
۲۸	۲۷	۲۶	۲۵	۲۴	۲۳
۳۷	۳۶	۳۵	۳۴	۳۳	۳۲

۳۶	۳۵	۳۴	۳۳	۳۲	۳۱
۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱	۲۰
۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱
۷	۶	۵	۴	۳	۲
۱	۰	۹	۸	۷	۶
۱۰	۹	۸	۷	۶	۵
۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵	۱۴
۲۸	۲۷	۲۶	۲۵	۲۴	۲۳
۳۷	۳۶	۳۵	۳۴	۳۳	۳۲

۴

باب نادر ما هم بحث و بعد از این سرانجام یافته و انوار حق تعالی وضع  
 و نظم صیقل یافته و تمام باطن را به تعلیم و انوار یافته در حاکمیت نشاند  
 ما در این سفر خطره است از سبب این که در این راه در وقت حافله اثر عظیم  
 و هر چه از این که پیدا آورد و هر که این سبک را با خود دارد نزد ارباب عالم  
 عزیز و محترم باشد و اگر این سبک را بی خود دارد در باب حل کند خود  
 انکه در هدفشان برود اگر که دو اگر کسی را در میان است صغیر باشد  
 سبک را با خود دارد و قوی و قوی در آن پیدا شود و قاعده هفت هفت  
 که در این راه ۴ باشد یک عدد و ۴  
 افزوده شد در نصف صلی که آن  
 سیم است ضرب کنیم ۵ باشد  
 چون خواهی عددی را در سبکی  
 که بیشتر از این عدد باشد این

۱۰	۹	۸	۷	۶	۵
۴	۳	۲	۱	۰	۹
۱۸	۱۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳
۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷
۶	۵	۴	۳	۲	۱
۰	۹	۸	۷	۶	۵
۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹
۸	۷	۶	۵	۴	۳
۲	۱	۰	۹	۸	۷



عدد در این جمله طرح کنی ۲۰ مانده بر عدد بری ماقوم کردم هر قسمی ده  
 باشد در خانه اول نهادم و تمام کردم و اگر کسر در عدد باشد یک بر آن آوردم  
 ۱ مابعد شد در خانه اول نهادم و تمام کردم و اگر کسر در عدد باشد  
 ۲ مابعد بقا عدد نگارم و هر چه کسر باشد در خانه سوم بنهم و تمام کردم

۲۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰
۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶
۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲
۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸
۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴
۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰
۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶
۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲
۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸
۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴
۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰

اما هر چه مقرر باشد در آن که در سطح اول در هر خانه یکایم بنویسد پس هر چه  
 و خانه دیگر در هر خانه در هر خانه یکایم بنویسد که هر چه با وجود دارد و اس  
 هفتایم را در دست نماید اگر محتاج بود بخنجر کرد و در میان خطای عمر  
 محترم باشد و اگر این شکل در دست رسد که در هر خانه یکایم بنویسد و هر چه  
 و هر چه با وجود دارد و تمامی مهمات و مقصودش حاصل شود

۱	۲	۳	۴	۵	۶
۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸
۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴
۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶
۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲
۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸
۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴
۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰

و اگر در چنین وقت که بگویم نام طالب و نام  
 مطلوب یکسره کند و جمع کند و به طرح کند و  
 مابعد بر ۵ دست کند و در هر خانه یکایم بنویسد  
 نگاه دارد در پیش مطلوب محبوب و مرغوب  
 کرد و در هر حاجت که خواهد رفت و نشود و یک  
 خط از روی تفکیر دهد در هر خانه یکایم بنویسد  
 نکاشت و مابعد را با نام اما طریقه مقرر قلمه او چنانست که در ۵  
 مرتبه ۵ شود یک را و از ۵ در ۵ شود در نصف که در ۵ در ۵  
 در ۵ در ۵ یکسانند از جمله عدوان اسم و طرح شد و آنچه نماید قیمت  
 کنند و یک قسم در خانه اول بنویسد و تمام کنند بدین سال ۱۳۵۵  
 کردم اما مانده بر ۵ قیمت کردم و در هر قسم و با طریقه ۵ در ۵  
 قسم ۱۳۵۵ است در خانه نهادم و تمام کردم اگر یک کسر باشد در خانه  
 ۲۱ افزایم و تمام کنم مثل اسم الفوقی اگر در خانه کسر در خانه  
 یکبار افزایم و تمام کنم مثل اسم الفوقی اگر در خانه کسر در خانه  
 در خانه ۲۱ یکبار افزایم و تمام کنم اگر در خانه کسر در خانه  
 خانه ۲۱ افزایم و تمام کنم اگر در خانه کسر در خانه  
 بخش مقرر و ان فداست که اسم هر فردی که در اول در اول در اول  
 هر یک در هر یک خانه و چهار خانه دیگر در هر یک در اول در اول

۶	۱۳	۱۸	۲۴	۳۰
۱۹	۲۵	۳۱	۳۷	۴۳
۴۸	۵۴	۶۰	۶۶	۷۲
۷۷	۸۳	۸۹	۹۵	۱۰۱

طبیعی مثالش حکایت نصرانی در قریب در هر طراد بنویسد  
 و تمام کنند و اگر ایستاده بود در هر خانه یکایم بنویسد و مطلوب  
 را عدد یکبار چنانکه در حوت تمام کند محبوب محبت شود و سطر کرد  
 و آن شکل دارد از او یکسانی و قریب باشد و اگر ساعت  
 ثابت بکار و با خود دارد و عدل است شود

طبیعی مثالش حکایت نصرانی در قریب در هر طراد بنویسد  
 و تمام کنند و اگر ایستاده بود در هر خانه یکایم بنویسد و مطلوب  
 را عدد یکبار چنانکه در حوت تمام کند محبوب محبت شود و سطر کرد  
 و آن شکل دارد از او یکسانی و قریب باشد و اگر ساعت  
 ثابت بکار و با خود دارد و عدل است شود

۱	۲	۳	۴	۵	۶
۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸
۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴
۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶
۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲
۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸
۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴
۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰

و اگر اسم خود در نظر آن اول نهاد و تمام مابعد خود در نظر دوم و نام  
 مطلوب در نظر سوم و نام مادر در نظر چهارم و این چهار اسم را عدد یکبار  
 در هر خط در این شکل بنویسد و قیمت از عدد با طریقه که افکار  
 و اضلاع را است تا تمام کند چون طالب با خود دارد مطلوب سخن  
 وی کرد و اگر خواهی که عدل است آن کنی هر چند که با اسم انسان  
 بجز و جمله در بخش ثبت کند و در هر عدد در هر یک که آن کند  
 که زبان جمله خصم بر روی او بسته کرد و این شود آن و ام

۱	۲	۳	۴	۵	۶
۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸
۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴
۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶
۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲
۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸
۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴
۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰

و اگر اسم خود در نظر آن اول نهاد و تمام مابعد خود در نظر دوم و نام  
 مطلوب در نظر سوم و نام مادر در نظر چهارم و این چهار اسم را عدد یکبار  
 در هر خط در این شکل بنویسد و قیمت از عدد با طریقه که افکار  
 و اضلاع را است تا تمام کند چون طالب با خود دارد مطلوب سخن  
 وی کرد و اگر خواهی که عدل است آن کنی هر چند که با اسم انسان  
 بجز و جمله در بخش ثبت کند و در هر عدد در هر یک که آن کند  
 که زبان جمله خصم بر روی او بسته کرد و این شود آن و ام

۱	۲	۳	۴	۵	۶
۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸
۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴
۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶
۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲
۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸
۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴
۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰







۳۹  
 کند از بخور آن اهل بسج هر کس نوزد اگر سینه مرغارد من تر کند  
 در آنش نوزد عمل دیگر فرزند در دو ماه نوزد در دهن کند و بجای  
 و همان آب که در دهن جمع شده مصفیه و غرغره کند و این سینه کرده  
 در دهن گیرد و نیش نوزد عمل دیگر زینج در دهن بماند صلابه کرده و زهره  
 کا و دوصاره کل همیشه بهار جمع را بهام امیخته بکشد دست دبی خود ماله  
 هر چند افکند در دست کرد در رمالای الشاد در دست دبی او نوزد  
 عمل دیگر بکشد نوزد لا کثیرا و بماند و نکند طام و پوست تخم مرغ و زینج  
 یا یکدیگر تخم مرغ یا سرکه در دست ماله همان عمل کند کل سینه زینج و خطره و زینج  
 و کافور و سرکه یا هم عجین کرده ماله کار کند طلق محلول در خطره و زینج  
 خطره و زینج یا هم عجین کرده ماله کار کند طلق محلول در خطره و زینج  
 در دست بماند اگر این سینه کرده در دست کرد و نیش نوزد اگر جمع  
 عربی یا خون و زینج ماله عمل کند دیگر نوزد طلق محلول و با ریش هم  
 جنسی و سینه و تخم مرغ و کافور خطره بر من بر ماله اگر در شور و شور  
 رو نوزد عمل دیگر مکرر سیم و یکویه دیگر بماند ماله اگر دست در دهن  
 نوزان برد نوزد دیگر طلق محلول بر صابون ماله همان عمل کند مکرر

۵۰  
 کافور و ناب سحر کند نمیدل ماله و به الشاد در دهن در دهن افکند  
 و نمک کند و نوزد از پوست و لیس لیس ببرد و باب نایاب و بکشد  
 عراقی سیلابه و دست نوزان کند و ماله سینه افکند و بماند در دهن  
 بطرفی سحر در دهن نوزد و آب طلق با کافور امیخته ماله عمل کند دیگر ماله  
 سر نشم ماله و دست بماند اجزا را بر هم کوفته هر که بخورد سمار کرد و خون  
 روغن در محلول این سینه سر طرف شده اگر کسر تخم مرغ را با زینج و سوه در  
 کافور ماله و بکشد دیگر سینه جنس نوزان بخت نوزد دیگر سینه و تخم حبیب  
 و تخم زینج و صلابه و بیه فوک محج را که سینه بکشد صواب سینه ماله  
 سوبی و سینه سینه و آب سینه ماله عمل الملق میتوان کرد و اگر آنکه در  
 سینه ماله در دست و سینه کافور و کل جز کوفته و بکشد در آب ریزد و یک  
 سینه در آب سینه صاف بکشد صواب سینه ماله سینه کرده و نوزد از آن ماله  
 ابلیس بکشد بر هم این دهن قهری و ماله در دست اجزا را بر هم کوفته و بکشد  
 باب سحر و باب بماند و کفر بکشد سینه ماله سینه کند تمام ماله و بماند  
 پوست از او را در آب زینج کل سینه نوزد ماله و ماله از ماله و ماله  
 نوزد ماله و سینه در آب و بکشد ماله کافور در دهن ماله  
 در دهن و الشاد و سینه کرده صواب نوزان بخت دیگر در دهن سینه ماله







دوشت اگر تخم نان زرنج در بازو بندد بگر خوالی سرد اگر سندر دوس  
سوده را در غریظه کند که هر دوسم از بازو بندد و در دمان نیکه دارد  
و تخم بون در دشت کرده است است است با و ران نخ باده طباب  
عجب است بده کف جوز هند را در کوزه کرده سرد را لایم کند  
صد از آنجا برایه اگر آب حمزله را در کوزه کرده سرد را لایم کند  
کرده در آنجا بپزند و خورد اگر بویست آنرا بر آب سبانه رود و در آب  
کرده آب را در گشت راز باشند آنرا زرنج را در آب گشت آنرا را  
سرداخت میوه در مهند نه می عقل کند و خوا می شست و را در کوه حمزله را در  
بچه است انداختن میاب بزند و آلس کند صند که صند بزدان عرفا  
رطب شده باشد نماید

[illegible][illegible]

النور الذي في راي مرآة و هو ابراهيم عليه السلام  
 عليكم و غنيت عليكم و استخلفكم يا ابا القاسم الانوار ارجل  
 الشجرة يا تسع و بالخص و بادخ في بني ارجل حمير  
 جيوش سلطان جيوش ان تبدوا هذه الفراس  
 مبات المدرة في فضة خالص مع سكة ضرب ابننا  
 هذا الضرب  
 الله عليكم ملائكة من نار و غاس فلا تشعرون ضرب  
 بون و جوهكم و ايديكم بحق الاسم الذي ينزل من البحر  
 اتقايه و ترعد الارض من مخيفه فخره هفتين  
 الجبل الجبل الجبل اسم ان من اعنه منع  
 الكمال بامر الله و در كه بر ما عظم ما روى عن حاضرين كه ان  
 برود اسماء عظم را كه قبل از اسطوحي حضرت در داوره مكره بايه  
 نوت حاكم اين جز از مردوات اسم شرف نوشته كه و بعض  
 الفين



















که انصاف در رسیدن استوارند

---

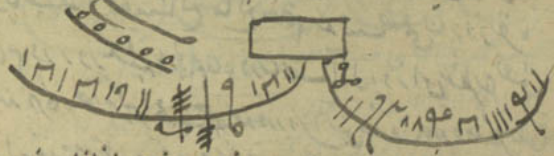
۷۴۶ = ۱۸۹۶۵۱۸۰۰

[illegible]

۱	۲	۳	۴
۵	۶	۷	۸
۹	۱۰	۱۱	۱۲

[illegible][illegible]

٧٨  
 ما دخن في اصحاب الدنيا من اصحاب الموطف ويا  
 اصحاب الخمد والفرق واجلبوني واظعنوني بذي الط  
 والمطلوب وطعن في رجب اعدان ما بهما اسم



ای مرغ حبش که نموده در ماهی و آن نه از دهفت خانه نقل در زیر  
ماه و آن الس کند و دهفت کز در صاف آید و آن منه از کبر در ده صاف

مرکب اس دارا بنویم در مدح  
 شاه انکساری که جدا از اهل سر

ج	ص	ت	ع
---	---	---	---

<sup>١</sup> ع	<sup>١١</sup>	<sup>١٢</sup> ص	<sup>١</sup> ج
<sup>١</sup> ٩	<sup>٢</sup> ٣	<sup>٤</sup> ٩٩٩	<sup>٦</sup> ١٢ <sup>١٢</sup>
<sup>٣</sup> ٥	<sup>٩</sup> ٢ ١٥	<sup>٣٩</sup> ٩١	<sup>٩</sup> ٩٩
<sup>٣</sup> ٩٩	<sup>٩</sup> ٩٩ ٤	<sup>٣</sup> ٤	<sup>٩</sup> ٩ ١٥

[illegible]

درم ۹۵ یی ۶۲ یی ۱۱۱۱ دادا ۱۱ ۶۴ ۶۳ سر

٢١ ٢٢ ٢٣ ٢٤ ٢٥ ٢٦ ٢٧ ٢٨ ٢٩ ٣٠ ٣١ ٣٢ ٣٣ ٣٤ ٣٥ ٣٦ ٣٧ ٣٨ ٣٩ ٤٠ ٤١ ٤٢ ٤٣ ٤٤ ٤٥ ٤٦ ٤٧ ٤٨ ٤٩ ٥٠ ٥١ ٥٢ ٥٣ ٥٤ ٥٥ ٥٦ ٥٧ ٥٨ ٥٩ ٦٠ ٦١ ٦٢ ٦٣ ٦٤ ٦٥ ٦٦ ٦٧ ٦٨ ٦٩ ٧٠ ٧١ ٧٢ ٧٣ ٧٤ ٧٥ ٧٦ ٧٧ ٧٨ ٧٩ ٨٠ ٨١ ٨٢ ٨٣ ٨٤ ٨٥ ٨٦ ٨٧ ٨٨ ٨٩ ٩٠ ٩١ ٩٢ ٩٣ ٩٤ ٩٥ ٩٦ ٩٧ ٩٨ ٩٩ ١٠٠

10455A

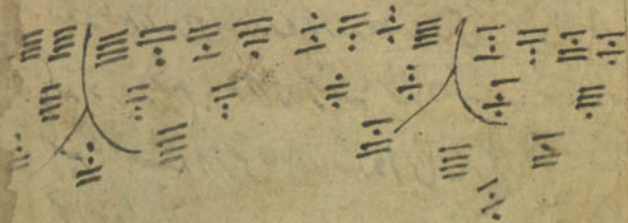
(9255)







که کائنات عالم وصول طلب مستعد و در حق سار هم قدر  
در سلسله کائنات از هر باب که می شود ادراک و انوار و در سلسله  
نوعیت طلب محو و پاک و در آن کمی طلب محو و انوار  
إله الأسماء آیت با جبریل علی سجا نیک ما لکونائیل  
افکت ما ستمیل من الطالین ما کلکائیل



ما مضى من دهر مخلوق مذلل  
مهلب موكب مذلل ما دوا

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

[illegible][illegible]

















در این دو جنبه خواننده و فک جابج می شود و در غیر این صورت...

در این دو جنبه خواننده و فک جابج می شود و در غیر این صورت... کوهینه و بیانات فک قریبینه شد...

در این دو جنبه خواننده و فک جابج می شود و در غیر این صورت...

اینست



در این دو جنبه خواننده و فک جابج می شود و در غیر این صورت... کوهینه و بیانات فک قریبینه شد...

اینست



در این دو جنبه خواننده و فک جابج می شود و در غیر این صورت... کوهینه و بیانات فک قریبینه شد...

در این دو جنبه خواننده و فک جابج می شود و در غیر این صورت...

اینست



در این دو جنبه خواننده و فک جابج می شود و در غیر این صورت... کوهینه و بیانات فک قریبینه شد...

اینست



















و از طرف خط بود و از عرض عالم بود است خط از موضع  
 بزرگ کوكب گذرد و چون آمده منتهی شده شد به خط  
 اعلا که این هر دو را نیز عرض بزرگ کوكب منطبق شوند  
 و آن وقت که کوكب بر دایره وسط السماء رؤیت  
 باشد و در اینجا کوكب است اختلاف طولی بود و موضع  
 مرئی کوكب در طول بعینه موضع حقیقه کوكب بود در طول  
 و این از دایره عرض میان موضع حقیقه کوكب میان  
 موضع مرئی باشد و این در اینجا بعینه اختلاف  
 منظر است و از اختلاف عرض کوكب و گاه باشد  
 و این هر دو دایره عرض متقاطع شوند فلک البروج  
 هر یک بر نقطه دیگر تقاطع کند و در اینجا موضع مرئی  
 کوكب در طول غیر موضع حقیقه کوكب بود در طول و غیر  
 از منطقه البروج که در میان این دو دایره عرض باشد  
 آنرا اختلاف طول کوكب و عرض مرئی گاه باشد  
 که در عرض حقیقه باشد و در این حال کوكب است اختلاف  
 عرض نبوده و گاه باشد که از دایره عرض حقیقه نبوده و گاه باشد  
 که کمتر از عرض حقیقه بود و هر یک از این دو که در اختلاف  
 عرض کوكب و گاه چنان اتفاق افتد که کوكب بر منطقه  
 البروج باشد و منطقه البروج سمت المشرق باشد

و از طرف خط بود و از عرض عالم بود است خط از موضع  
 بزرگ کوكب گذرد و چون آمده منتهی شده شد به خط  
 اعلا که این هر دو را نیز عرض بزرگ کوكب منطبق شوند  
 و آن وقت که کوكب بر دایره وسط السماء رؤیت  
 باشد و در اینجا کوكب است اختلاف طولی بود و موضع  
 مرئی کوكب در طول بعینه موضع حقیقه کوكب بود در طول  
 و این از دایره عرض میان موضع حقیقه کوكب میان  
 موضع مرئی باشد و این در اینجا بعینه اختلاف  
 منظر است و از اختلاف عرض کوكب و گاه باشد  
 و این هر دو دایره عرض متقاطع شوند فلک البروج  
 هر یک بر نقطه دیگر تقاطع کند و در اینجا موضع مرئی  
 کوكب در طول غیر موضع حقیقه کوكب بود در طول و غیر  
 از منطقه البروج که در میان این دو دایره عرض باشد  
 آنرا اختلاف طول کوكب و عرض مرئی گاه باشد  
 که در عرض حقیقه باشد و در این حال کوكب است اختلاف  
 عرض نبوده و گاه باشد که از دایره عرض حقیقه نبوده و گاه باشد  
 که کمتر از عرض حقیقه بود و هر یک از این دو که در اختلاف  
 عرض کوكب و گاه چنان اتفاق افتد که کوكب بر منطقه  
 البروج باشد و منطقه البروج سمت المشرق باشد

و در این



و در این حال کوكب است اختلاف عرض نبوده و اختلاف عرض  
 باشد فصل چهارم در بیان احوال و عارض می شود  
 کوكب را در اوج و ضلع که نسبت بیکدیگر دارند از جمله احوال  
 است که در اقصای شمس عارض شود و آن جناس است  
 در هر یک از این ضلع است و از مقابل اقصای کوكب  
 می کنند و چون کوكب است و از اقصای خود تر فرستند  
 نیمه او که مواج شمس است معنی بود و قریب بیکدیگر منظم  
 و در اوج نیمه منظم او بطرف ما بود و از ضلع او هیچ  
 نمایان در این حال می گویند و چون اوج کوكب را در  
 درجه تقریباً از اقصای خود بود در اوج نصف عرض او مانده  
 شد و از اهلال کوكب و تا میره مقدار مرئی از نصف عرض  
 زیاده می شود تا چون بمقابل اقصای رسد نصف عرض تمام شود  
 می شود و از آن بعد کوكب و چون از مقابل گذرد و قدر از نصف  
 عرض نمایان شد و تا میره مقدار مرئی از نصف عرض تمام شود  
 تا چون باز بمقابل رسد از نصف عرض تمام شود و نصف  
 منظم تمام شود و تا می و محاق شد و بعد از آن حالت اول می  
 کند و در صورت تصور این اوضاع یک شمس و اگر اجتماع در  
 اوج یک از هر عقده را در این اوضاع واقع شد میان این اوضاع  
 حاکم شد و در اقصای او باشد و این حال را کوكب و اقصای

و از طرف خط بود و از عرض عالم بود است خط از موضع  
 بزرگ کوكب گذرد و چون آمده منتهی شده شد به خط  
 اعلا که این هر دو را نیز عرض بزرگ کوكب منطبق شوند  
 و آن وقت که کوكب بر دایره وسط السماء رؤیت  
 باشد و در اینجا کوكب است اختلاف طولی بود و موضع  
 مرئی کوكب در طول بعینه موضع حقیقه کوكب بود در طول  
 و این از دایره عرض میان موضع حقیقه کوكب میان  
 موضع مرئی باشد و این در اینجا بعینه اختلاف  
 منظر است و از اختلاف عرض کوكب و گاه باشد  
 و این هر دو دایره عرض متقاطع شوند فلک البروج  
 هر یک بر نقطه دیگر تقاطع کند و در اینجا موضع مرئی  
 کوكب در طول غیر موضع حقیقه کوكب بود در طول و غیر  
 از منطقه البروج که در میان این دو دایره عرض باشد  
 آنرا اختلاف طول کوكب و عرض مرئی گاه باشد  
 که در عرض حقیقه باشد و در این حال کوكب است اختلاف  
 عرض نبوده و گاه باشد که از دایره عرض حقیقه نبوده و گاه باشد  
 که کمتر از عرض حقیقه بود و هر یک از این دو که در اختلاف  
 عرض کوكب و گاه چنان اتفاق افتد که کوكب بر منطقه  
 البروج باشد و منطقه البروج سمت المشرق باشد

کوكب کوه که تا میره باشد چنانچه از اقصای شمس نمایان  
 کوكب کوه که تا میره باشد چنانچه از اقصای شمس نمایان  
 جزئی کوكب و غیره که بر اوج اقصای نماید که در  
 باشد و اولی که از اینجا است اقصای شمس و از اینجا  
 جانب است و از اقصای شمس و از اقصای شمس و از اقصای شمس  
 باشد و این میان ماه و اقصای شمس و مانع شود از اوج  
 منور اقصای ماه پس به سمت اقصای شمس نماید و این را حال  
 خسوف و ماه که کوكب و خسوف نیز گاه باشد و گاه جزئی  
 و خسوف و از اقصای شمس و از اقصای شمس و از اقصای شمس  
 و نباید دانست که اقصای شمس و از اقصای شمس و از اقصای شمس  
 و از اقصای شمس و از اقصای شمس و از اقصای شمس و از اقصای شمس  
 که با هر کوشش از فلک البروج مثلاً اول حد می شود که از اقصای شمس  
 حرکت نماید و از اقصای شمس و از اقصای شمس و از اقصای شمس  
 دقیقه تا اول حرکت کند و مانع شود از اوج و از اقصای شمس  
 برسد و هرگز و بر اقصای شمس و از اقصای شمس و از اقصای شمس  
 باز ده درجه و از اقصای شمس و از اقصای شمس و از اقصای شمس  
 تدویر او از شمس سیزده درجه و ده دقیقه مانده و چون شمس  
 پیچیده نه دقیقه تا اول حرکت نماید و از اقصای شمس و از اقصای شمس  
 و از اوج هر دو شود و این او هر یک از اوج و هرگز و بر

در نقطه

کند

نقطه

از اوج درجه و باز ده دقیقه شد و از اقصای شمس حرکت  
 منتهی شود و بعد از اقصای شمس و از اقصای شمس و از اقصای شمس  
 از اقصای شمس و از اقصای شمس و از اقصای شمس و از اقصای شمس  
 و از اقصای شمس و از اقصای شمس و از اقصای شمس و از اقصای شمس  
 در اوج باشد و قدر در هر شمس و از اقصای شمس و از اقصای شمس  
 و بار بار اوج و در بار بار اوج و در بار بار اوج و در بار بار اوج  
 اوج و در بار بار اوج و در بار بار اوج و در بار بار اوج و در بار بار اوج  
 پیش است و هر گاه هرگز و در بار بار اوج و در بار بار اوج و در بار بار اوج  
 بعد از آن هرگز و در بار بار اوج و در بار بار اوج و در بار بار اوج  
 هرگز و در بار بار اوج و در بار بار اوج و در بار بار اوج و در بار بار اوج  
 حرکت هرگز و در بار بار اوج و در بار بار اوج و در بار بار اوج و در بار بار اوج  
 رد کند پس بعد از اوج هرگز و در بار بار اوج و در بار بار اوج و در بار بار اوج  
 تدویر بعد از حرکت هرگز و در بار بار اوج و در بار بار اوج و در بار بار اوج  
 هرگز و در بار بار اوج و در بار بار اوج و در بار بار اوج و در بار بار اوج  
 تا باز و معاودت هر بار با اوج و در بار بار اوج و در بار بار اوج  
 او رسد و از جمله احوال است که در اقصای شمس و از اقصای شمس  
 عارض شد و از اقصای شمس و از اقصای شمس و از اقصای شمس و از اقصای شمس  
 همیشه منتهی بود هرگز و در بار بار اوج و در بار بار اوج و در بار بار اوج  
 اعتراض کوكب در دایره باشد و در وسط استقامت و مقابل در حقیقت بود و در بار بار اوج

و از طرف خط بود و از عرض عالم بود است خط از موضع  
 بزرگ کوكب گذرد و چون آمده منتهی شده شد به خط  
 اعلا که این هر دو را نیز عرض بزرگ کوكب منطبق شوند  
 و آن وقت که کوكب بر دایره وسط السماء رؤیت  
 باشد و در اینجا کوكب است اختلاف طولی بود و موضع  
 مرئی کوكب در طول بعینه موضع حقیقه کوكب بود در طول  
 و این از دایره عرض میان موضع حقیقه کوكب میان  
 موضع مرئی باشد و این در اینجا بعینه اختلاف  
 منظر است و از اختلاف عرض کوكب و گاه باشد  
 و این هر دو دایره عرض متقاطع شوند فلک البروج  
 هر یک بر نقطه دیگر تقاطع کند و در اینجا موضع مرئی  
 کوكب در طول غیر موضع حقیقه کوكب بود در طول و غیر  
 از منطقه البروج که در میان این دو دایره عرض باشد  
 آنرا اختلاف طول کوكب و عرض مرئی گاه باشد  
 که در عرض حقیقه باشد و در این حال کوكب است اختلاف  
 عرض نبوده و گاه باشد که از دایره عرض حقیقه نبوده و گاه باشد  
 که کمتر از عرض حقیقه بود و هر یک از این دو که در اختلاف  
 عرض کوكب و گاه چنان اتفاق افتد که کوكب بر منطقه  
 البروج باشد و منطقه البروج سمت المشرق باشد











و دیگر غرض پس آنکه در آن نقطه اول سمت  
**باب چهارم** در خواص یک قسم از اقسام بخشنه  
 افق مائله در قسم اول مدار و بعد از آن معتدل  
 النهار در جانب قطب النهار بقدر عرض بلد بود  
 البروج را قطع کند بر نقطه سمت و در نصف النهار  
 و چون افتاب یک از آن هم نقطه سمت در نصف النهار  
 بر سر روز بخشنه را سایه نباشد و در قطب البروج بر  
 افق باشد و مادام که افتاب در آن قوس بود از قطب  
 البروج در میان آن نقطه بود از جانب قطب البروج  
 از سمت راست در جانب قطب خورشید و در جانب طاهر  
 افتد و در قطب البروج را طلوع و غروب بود  
 البسیه و مادام قوس اول بر نصف النهار  
 گذرد و قطب البروج در جانب قطب البروج  
 تحت الارض بود و قطب البروج فوق الارض  
 مادام قوس دوم بر نصف النهار گذرد یعنی  
 قطب البروج در جانب قطب البروج بود  
 فوق الارض باشد و قطب البروج تحت الارض  
 افتاب را در نصف النهار غایت بود یک در جهت  
 قطب البروج و آن ارتفاع بیشتر و دیگر در جهت  
 در آن کمتر

ظاهر گذرد و در  
 نصف النهار در جانب  
 قطب خورشید و در  
 قوس اول از قطب البروج  
 از سمت راست در جانب  
 قطب خورشید و در

و در جهت قطب البروج  
 سمت راست از آن گذرد و در جهت  
 افتاب را غایت بیشتر و در جانب  
 زیاد و بیشتر در هر یک و سایه بیشتر در جانب قطب البروج  
 آن روز که افتاب بر نقطه سمت بود و در آن روز هیچ  
 سایه نباشد و دیگر قطب البروج در جانب قطب البروج  
 بود از البروج بیشتر و در هر یک یک در جانب افق  
 و غروب کند و قطب البروج را غایت باشد و در هر یک  
 یکبار در جانب افق شود و طلوع کند و اما در قسم دوم  
 در ارتفاع باشد یک اعلیٰ بقدر مجموع تمام عرض بلد و میل  
 کلا باشد و دیگر عرض بقدر نصف تمام عرض بلد و میل  
 و قطب البروج در ارتفاع بود یک اعلیٰ بقدر  
 رسیدن منتهی بقدر نصف النهار و اما در قسم دوم  
 ظاهر عظم مدارات ابرار الظهور و مدار منتهی  
 اعظم مدارات ابرار الخفا و در هر یک یک در جانب  
 باقی رسد و در این قطب البروج ظاهر سمت  
 و قطب البروج خفا سمت و در هر یک یک در جانب  
 شود و بعد از آن یک منظم البروج از افق یکبار بر خیزد

و یکبار در کعبه از افق خیزد و در هر یک یک در جانب  
 بتدریج طلوع کند تا تمام نصف بایکد و معتدل  
 النهار بر ارتفاع کند و در هر یک یک در جانب  
 غروب کند تا تمام بایکد و معتدل النهار غروب  
 کند پس از قطب البروج را شالیه که نصف از اول حد  
 تا اول سرطان بود یکبار طلوع کند و دیگر نصف  
 معتدل طلوع کند و از قطب البروج جنوبی بود یعنی  
 یعنی آن نصف از اول سرطان بود تا اول حد و در هر یک  
 بر آید و نصف دیگر بتدریج در وقت یکدور در این افق  
 روز مرافق بایکد و در معتدل تمام شد و از آن روز  
 شب بپوشد و در هر یک یک در جانب  
 هم شب شود و در هر یک یک در جانب  
 ارتفاع افتاب بقدر ضعف میل باشد  
 و در جانب شالیه این افق عمارت منتهی شد  
 و اما در قسم دوم اعظم مدارات ابرار الظهور منظم  
 البروج را قطع کند بر نقطه سمت و در نقطه از سمت  
 در جهت طاهر را بر تمام عرض بلد بود و عظم مدارات  
 ابرار الخفا نیز منظم البروج بر هر نقطه سمت و در  
 المید در جهت قطب خفا قطع کند و منظم البروج

معتدل النهار  
 در

قطب

چهار نقطه که قوس منتهی ابرار الظهور و در منتهی  
 منتهی قطب البروج و مدت بودن افتاب در این قوس  
 نهار الطول بود و دیگر ابرار الخفا و در منتهی  
 دیگر بود و مدت بودن افتاب در این قوس میل الطول  
 بود و هر طرف قوس اول ماس افق شود و غروب کند  
 و هر طرف قوس دوم ماس افق شود و طلوع کند  
 اما آن قوس با آنکه در منتهی اول حد بود معکوس  
 طلوع یعنی آخر قوس پس از آن قوس طلوع کند و در  
 محدود و دستر غروب کند از قطب البروج بود و دستر  
 طلوع کند و معکوس غروب کند یعنی آخر قوس پس  
 از آن قوس غروب کند از قطب البروج باشد  
 و آن قوس اول میزان منتهی بود یعنی معکوس  
 طلوع و غروب کند و در این افق منتهی طاهر را  
 در ارتفاع بود تا اعلیٰ بقدر مجموع تمام عرض  
 بلد باشد و در جهت قطب خفا سمت راست  
 و دیگر عرض افق بقدر نصف عرض بلد بر تمام  
 کلا باشد در جهت قطب البروج و در جهت البروج  
 نیز در ارتفاع بود یک اعلیٰ و آن بقدر مجموع تمام  
 بلد و تمام میل کلا باشد و دیگر اسفل آن بقدر



فصل در بیان طالع بر سر خط باشد و قسط طالع هر ملک البروج به خط  
 ظاهر از طرف سمت راست بر نصف النهار برده و ارتفاع  
 متبادل باشد و همچنین قسط خورشید منقلب شود  
 بکمت آب در تصور طلوع و غروب معکوس افتد فرض  
 کنیم عرضش بر خطی درجه باشد شمالی و در آن عرض  
 در برج ابر الی ظهور باشد و آن جزا و سر طالع باشد و مدت  
 بودن آفتاب در این درجه ابر الی انقضاء و آن قوس  
 و جدر باشد و مدت بودن آفتاب در این درجه  
 لیل الطول باشد و هشت درجه را به در طلوع و غروب  
 باشد چهار درجه که منصف خط اول حد باشد معکوس  
 طلوع کند و مسو غروب کند پس وقت طلوع اول  
 سر طالع بر او نقلی اعلا باشد در جانب جنوب و اگر  
 میزان باشد چهار درجه و نیم باشد و اول میزان بر خط طالع  
 سر طالع باشد و اول حد بر مغرب باشد و نصف طالع  
 قسط البروج در جانب جنوب است پس مغرب و مطلع  
 باشد و قسط ملک البروج بر او نقلی است و بعد بود  
 و آن چهار و شش درجه و نیم باشد و در آن اهلیت  
 ملک بر این گویند و مشخص باشد

نهار الطول بود  
در برج

و چهار درجه دیگر  
که منصف خط اول  
میزان باشد  
سر طالع باشد  
طلوع کند و معکوس شود

و صورتش

و صورتش

و چون حرکت اولی حرکت کند اجزای میزان و عقرب  
 مستور طلوع کند و اجزای حد و قوس مستور غروب  
 کند چنانچه مطلع هر جزا از اجزای میزان از مطلع  
 اعتدال در تر جنوب نزدیک تر باشد از مطلع غروب  
 که پیش از و در طلوع باشد و مغرب هر جزا از اجزای حد  
 از مغرب اعتدال در تر شمال نزدیک تر باشد از مغرب  
 جزو که پیش از و در طلوع باشد و این ترتیب اجزای  
 عقرب نور در سمت شرق از جانب جنوب در سمت

معکوس

مغرب چنانچه از افق برین قوس طلوع با اول قوس باشد  
 سمت شرق بقدر رسد و اول قوس ماس منقلب جنوب  
 و طلوع کند و چون قوس غروب با اول جزا از قوس  
 سمت مغرب بقدر رسد و اول جزا ماس منقلب  
 شمال شود و غروب کند و وضع بروج چنان بود که خط طالع  
 او از اول جزا تا اول قوس در جانب مغرب باشد  
 از نقطه شمال نقطه جنوب و قسط طالع هر ملک البروج  
 بر او نقلی اول سمت باشد از جانب شرق و وضع  
 فلک برین باشد بعد از آن هر حرکت کند اقل  
 جزا از نقطه شمال از افقی بلند شود و در جانب شرق  
 و اول قوس از جانب جنوب فرو شود از افقی و در جانب  
 غرب و قوس از نور که با اول جزا بر سمت بود از افقی  
 بر آمدن گیرد معکوس یعنی از این درجه پیش از درجه غرب  
 نیم و درجه است نیم پیش از درجه است نیم تا تمام  
 نور طلوع کند و بعد از آن  
 همین ترتیب اجزای حد  
 نیز طلوع کند و هر جزو  
 از اجزای این درجه  
 طلوع کند مطلع او از  
 نقطه

نقطه شمال در تر و مطلع اعتدال نزدیک تر شود از مطلع غروب  
 که پیش از و طلوع کند و هر جزو که طلوع کند بطول او  
 از اجزای عقرب میزان غروب کند و مغرب هر جزو  
 از نقطه جنوب در تر و مغرب اعتدال نزدیک تر شود از  
 مغرب جزو که از و پیشتر غروب کرده باشد تا تمام  
 نور و حد از اجزای میزان شمال و شرق باشد بر این  
 و با هر حرکت برین در تر میان جنوب و مغرب باشد  
 فرو شود و چون قوس طلوع اول جزا در شرق رسد از نقطه  
 مشرق طلوع کند و اول میزان از نقطه مغرب غروب  
 کند و درین وقت نصف طالع هر ملک البروج از قسط البروج  
 اول حد به اول میزان در جانب شمال بود از مطلع  
 اعتدالی تا مغرب او و اول سر طالع بر او نقلی است  
 بعد از جانب شرق و آن سه درجه و نیم باشد و اول  
 حد تحت الارض بر خط طالع که بود در جانب جنوب  
 و سه درجه و نیم باشد و هر جزو بر نصف خط  
 النهار باشد و قسط طالع هر ملک البروج بر نصف  
 النهار بود و در جنوب سمت راست و ارتفاع او  
 شش درجه و نیم باشد و بیانات فلک بر این  
 صورت است و صورتش اینست



و بعد از آنکه حرکت اولی  
برقرار گشته نفوذ و اول  
معکوس بر آمدن گیرد  
از ربع ما بین اعتدال  
و نقطه جنوب باشد  
و بسبب و سه معکوس  
خرو شدن گیرد در ربع  
ما بین مغرب اعتدال و نقطه  
شمال باشد تا چون نوبت  
طبیعی باطل دلو رسد تا آن  
خروج باشد و در نیمه و نوبت  
خروج باطل سه مایل نقطه  
شمال شود و فرو نشاند  
و نصف هر یک البروج از اول  
دلو تا اول سه در جانب  
شرق بود از نقطه جنوب  
نقطه شمال و قطب هر  
یک البروج بر دائرة اول  
سمت باشد در جانب  
شرق و در آن وقت که  
نقطه بین شمال  
و بعد از آن حرکت  
اول اول سه از نقطه  
شمال برخیزد و در جانب  
شرق

مشرق باشد و در اجزاء شرق و وسط است و طالع است از این  
 که میان شرق و غرب باشد و اول در آن نقطه جنوب از افق  
 فروخته و در جانب غرب اجزاء اول و دوم است و در  
 هند و در این میان جنوب و مغرب باشد که چون است  
 طالع و اول میزان در آن نقطه مشرق طالع است و اول قطر  
 از نقطه مغرب غروب کند و وضع اول از آنجا که آغاز داریم  
 به ذاب  
 در خطی موازی عرض مشرق ربع شود و در  
 همه در زمین جز در نقطه تواند بود و در این موضع خط معتدل  
 النهار است و در آن معتدل النهار را افق منطبق  
 شود و در آن نقطه از شرق به در نقطه از غرب است و در آن  
 مدار معتدل النهار حرکت میکند و طالع است و در جنوب  
 بلد را ارتفاع است و در آن نقطه است که بر سمت راست است  
 بر عکس و طالع و غروب بود و الا حرکت نشانی پس هر که حرکت  
 خانه خود را جهت شمال معتدل است جنوب شود یا از جهت  
 جنوب جهت شمال است طالع است و با غروب و چون بر معتدل  
 النهار بود در افق بود و از جهت دیگر هر که در هر جهتی  
 بود و در افق خط است که بر سمت راست بود و در افق باشد  
 و در یک جهت افق و در افق خط است که بر سمت راست  
 بود و بر عکس باشد و از آن یک حرکت کند و از دیگر جهت باشد

[illegible]

از نصف از ربع بود یعنی مطلع که یک فرس احد اعلا  
بود بیشتر باشد و مطلع که یک فرس احد الانقلا  
کمتر بود و منقطه البروج چهار ربع منقسم شود  
کانه بر او ساطین چهار ربع باشد و ربع احد الانقلا  
بر منقطه او بیشتر زده باشد از مطلع و بخش  
و ربع احد الانقلا بر منقطه او بود کمتر باشد  
از مطلع و بخش بر ربع بر تفاوت میان طلوع  
و غروب طلوع ربع کرده و ربع توان بود و مطلع هر چهار  
فوس که بعد از این از هر نقطه اعتدال است و مرود  
مانده و درجه اول جد و ده درجه اول میزان و ده درجه  
آخر حوت و ده درجه آخر سنبله است و مرود و مطلع  
هر ربع بر ابر مغارب نیز ربع بود و اینهمه که گفته  
در حد استوار بود و اما در افق مایل نصف النصف  
طلوع کنند اگر بعد با اعتدالین باشد و ربع با ربع  
طلوع کنند بلکه ربع هر یک طرفش اعتدال بود  
چون که گفتیم از ربع از هر یک از این طریقه که یک ربع از ربع  
معدل طلوع کنند بعد از تعدیل النهار و نصف النهار  
و از منقطه و ربع یک فرس اعتدال دیگر که یا بیشتر از ربع  
طلوع کنند هم بعد از تعدیل النهار و در پس طلوع نصف  
و بر نصف او اعتدال اول بود که از مطلع نصف دیگر که



























[illegible]

تحت الارض بنده بیا از سر منگوشو در درم طبع بنده به جرج العرق  
 ۱۶۸  
 بگویند تریک و دگر و نه هوایه نان بر در صطلح محمد محمدی و درم  
 بنده که آن خانه از بهر ادرین فروخته شود در مع شایر آورده است که نه  
 در بهر و شتر بریم بوزنه نه اصل که بنده و این بجم پاندر اشل و نرسن مقول  
**ب** بر نرسن صله ان بود ماه خویه باطل بنده و گفته بر آنکه مایل المیزان بود  
**ج** نایه در صطلح و در ادرین قمر ارجح و عرق بنده که هیچ کس در ان نالام  
 بنده و نایه در صطلح و در ادرین قمر بنده که آن الید و نایه که  
 بنده که در ششم تقریر نموده و اگر چه بنده که درین حالت لغوی محس  
 شود ان فیه مکر و فریب **ب** در خدا و در وی نه می عایت بنده که  
 بطلع و صطلح و قمر غریبه **ع** نان و بوس و در مع و عذر و ادریم  
 مشروط و در هفده است اما به **ه** در مع و در مع بنده به **ه** ادر  
 نایه بنده بگویند و اگر سحر را در ان خطر نمده او با بود و ادرین مع **ه** و نرسن بنده

[illegible][illegible]



















نصیب هر کس است و نه هر چه نصیب است تواند دید و نه هر چه  
 بپند تواند داشت و نه هر چه بداند تواند گفت و نه هر چه بد  
 بتواند نوشت چه اگر بدین بعضی بود و آنست با شری تواند بود  
 و اگر و آنست بنصورت تواند بود گفتن یا خبر تواند بود و اگر گفتن  
 بتصحیح بود نوشتن بتعریض و تویح تواند بود و لکن خبر  
 لمعاینه فکیف ان کان الخبر بالایمان و لا بشارة  
 و چون طارش بدان ملتفت بود و چاره ندید از سقا با کجی کن  
 باشد پس اگر این ندانند از انچه مراد آن عزیز است و هر چه باید  
 چون عذر واضح است مواظبت نماید انشاء الله و ساقی  
 الا بالله علیه توکلت و الیه انیب ان هدی تدکیر  
 فمن شاء اتحد الی ربه سبیل و ما تشاؤون الا ان  
 یشاء الله ان الله کان علیم حکیم ایدخل من یشاء  
 فی رحیمه و الظالمین اعد لهم عذابا الیم اللههم و انما  
 الحق حقا و رزقنا اتباعه و انما الباطل باطلا و انما  
 رزقنا اجتنابه و ادخلنا فی رحمتک محب المصطفین

بسم الله الرحمن الرحیم  
 ربنا لا تفرج قلوبنا بعد ان هدینا و هب لنا من  
 لدنک رحمة انک انت الوهاب و بنا انک جامع  
 الناس لیوم لا ریب فیه ان الله لا یخلف المیعاد  
 سپاس از بدکار می را که آغاز همه از دست و انجام همه با او  
 بلکه خود همه از دست و در و در بر کند کار که را همه با او خلقند  
 با آغاز و انجام مخصوصا بر محمد و آلش علیهم السلام و سستی عزیز  
 از محراب این تذکره الناس که در که بندی از انجیب که ان را خیر  
 مش هدایت کنند از انجام کار از فریض بندگی در که خیر است  
 مسطور است و بر زبان اولیا و انبیاء و علمای اسلام مذکور است  
 احوال قیامت بهشت و دوزخ و غیر آن ثبت کند بر آن وجه  
 که اهل پیشش بقیان می بینند نه بر آن وجه که اهل دینش بیان  
 میکنند و هر چند حاجت این الناس متعذر بود بکلام الله نه هر چه

عبادک انک علی کل شیء قدیر ابتدای شروع  
 مطلوب وضع اسس این تذکره بر فضل اتفاق افتاد  
 و قدرت فضول اینست در صفی ابراهیم ذکر کلام  
 نش و اسباب اعراض مردم از ان و افاقه اعراض **فصل اول**  
 در اثبات بیدار و معاد آمدن از قدرت ولی و رسیدن انجا که  
 شوق روز و رزق قیامت **فصل دوم** در اثبات بهره جانی  
 و ذکر مراتب مردم در این جهان و آن جهان **فصل چهارم**  
 در اثبات مکان و زمان آخرت **فصل پنجم** در اثبات  
 بخشش خلاق و ذکر احوال و اضافات خلق و در ان  
 جهت و ذکر بهشت و دوزخ **فصل هفتم** در اثبات بصیرت  
**فصل هشتم** در اثبات بعضی افعال و کرامات الکاتبین و در ان  
 ملائکه و شیاطین و سیکان و بدان **فصل نهم** در اثبات  
 بحساب طبقات اهل حساب **فصل دهم** در اثبات نور  
 اعمال و ذکر میزان **فصل یازدهم** در اثبات بطی آسمانها  
**فصل دوازدهم** در اثبات بنفیت صورت و تبدیل ریش و ساق



**فصل ششم** در اثرت بجایگاه در روز قیامت در روز  
 و وقوف خلق بر صفت **فصل چهارم** در اثرت بدو  
 بهشت و دوزخ **فصل پنجم** در اثرت بر بنای بهشت  
**فصل ششم** در اثرت بجایگاه بهشت و دوزخ  
 باز و آن بود **فصل هفتم** در اثرت بجایگاه بهشت  
 و دوزخ و صف رسیدن مردم با فطرت اولی **فصل هشتم**  
 در اثرت بدو خست طوبی و دوزخ زقوم **فصل نهم**  
 در اثرت بجایگاه بهشت **فصل دهم** در اثرت بجایگاه  
**فصل اول** در صفت راه آخرت و ذکر کلمات  
 اسباب اعراض مردم از آن و افات اعراض بدو بهشت و دوزخ  
 ظاهر است و راهبران معتمدون بر راه مذکور و سبک کردن  
 و لیکن مردم از آن معرضند و کاین منایه فی التعمات  
 و الاض میرقن علیها و هم عنها معرضون اسباب  
 سلوک است که این راه امان است مردم از آنجا آمده است  
 پس آنچه دیدید است بیکبار دیده و آنچه شنیدید بیکبار شنیده  
 ولس

و لکن فراموش کرده است و لقد عهدنا الی ادم من قبل  
 و لم یجد له عزما و ازین جهت سبکبند ارجعوا الی تکلم  
 فالتسوا نورا و در فراموشی از آن بمانده است چشم که بان  
 چشم دیده و گوشتی که بان گوش شنیده است باز نمی شناسد  
 باین سبب است که و ان تدعهم الی الهک فلیتهدوا  
 و قریبهم بنظرون الیک و هم لا یبصرون چه اگر نبیند  
 شنیده اول یاد کردی کلوا آنها تذکیرة فی شأنی که  
 و اگر بدیدی دید اول باز شنیده من نظر اعتبار و من اعتبار  
 عرف و اول الدین معرفت و اما سبب اعراض مردم  
 چنانکه گفته اند و وساء الشیاطین فلیتهدوا بکی طریقت  
 مانند شهود و غضب و ابع آن از سبب اوجاه غیر آن تلك  
 الدار الاخرة فجعلها للذین لا یریدون علوا فی  
 الارض و لا فسادا و العاقبة للمتقین و دو سبب  
 عادت مانند توبلات نفس اماره و تربیبات اعمال غیر  
 سبب لات فاسد و اوامام کاذب و لوازم آن از افلاق و غیر

و ملکات دلبه قل هل ینبئکم بالاخسین اعلم الله ان  
 ضل سیرهم فی الحیوة الدنیا و هم یحسبون انهم  
 ضغوا و یومنون انهم مثل ما ینشدون عوالات و کلام  
 تقلید و اهلان عالم اس و اجابت خود استوار شیطانی جن  
 و انش و مغرور شدن بخیع و تلبیت ایشان و بنا و ان الله  
 اضلنا فامین الحق و لا فنی فجعلها تحت اقدامنا  
 لیکون من الاسفلین و عمره اعراض ان معاشره  
 جاودانی باشد و من اعرض عن ذکره فان له معینة  
 ضنکا و محشرة یوم القیامة اعمی قال رب لم خسرنی  
 اعمی و قد كنت بصیرا قال كذلك انک یا منافسینها  
 و كذلك الیوم فتنی و کلام شقاوت بود بالا و کسی که نزد  
 خدای منته باشد و کوری درین موضع کوری و فائزها لا فنی  
 الا بصار و لکن تعی القلوب الی فی الصدور و انرا بر  
 ختم و طبع و ربن ختم الله علی قلوبهم بل طبع الله علیها کلام  
 بل و ان علی قلوبهم و این نهایت مراتب کوریت بود و نجای

بزرگتر کلام انهم عن ربهم یومئذ یخجلون و بزرگترین  
 است که بیشتر کن که مردمان این از انزوه راه بران نمی بیند  
 از راه بی خبر اند و یعلون ظاهر من الحیوة الدنیا و هم  
 هم غافلون و متابعت ایشان الاضات نیز از ایشان  
 قطع اکثر من فی الارض یضلون عن سبیل الله ان  
 ینبعون الا الظن و ان هم الا یخسرون پس سبب  
 سلوک جز اعصاب جمید الهی که و اعصموا بحمل الله جمیع  
 و تمسک بکلمات امانت و کرم و تمت کلمة ربک صدقا و کلام  
 لا یمیدل لکلماته نیست و کفی بالله حیات یا نصیرا  
**فصل دوم** در اثرت بمبدو معاد و آمدن از فطرت  
 اولی و رسیدن باین و ذکر ثبوت و روز قیامت بمبدو فطرت  
 و معاد و باین فطرت فایز جمیع الدین حقیقا فطرة  
 الله فطر الناس علیها لا تبدل الخلق الله ذلک الدین  
 القیم باول خدا بود و هیچ نه کان الله و لم یکن معه شیء  
 پس خلق را از نیستی برآمد و انید و قد خلقک من قبل



وَلَمْ يَكْ شَيْئًا بِأَخْرِجَ خَلْقَ نَسَبِ ثَوْنَهُ وَخَدَّتْ بَانَدُ كُلِّ تَقَى  
 عَلَيْهِمَا نَارٌ وَيَقِي وَجْهَهُ وَبَكَ ذَوَالِجِلْدٍ وَكَأَلُ كَرَامٍ  
 بِسُجُنَاتِهِمْ شَدَّ خَلْقَ بَعْدَ رُسْمَتِي مَبْدَأِ خَلْقِ نَسَبِ نَسَبِ  
 بَعْدَ أَرْسَتِي مَعَاوِشَ بَانَدُ جَانِدُنَ وَرَقَتِي مَقَابِلَ كُلِّ  
 هَرِكِي عَيْنٍ بِكِرْكَتِي أَنْدُ بُو كَادِلَانَا أَوَّلَ خَلْقِ نَفْسِي وَارْتِ  
 كَدُ كَلِمَ مَبْدَأِ خَدَّ بِكُوبِدَ وَخَلْقَ جَوَابِ هَدِ السَّتِّ بِمَرَكَمِ قَالُوا  
 وَكَلِمَ مَعَاوِدَ بِكُوبِدَ وَهَمَّ خَدَّ جَوَابِ هَدِ السَّتِّ بِمَرَكَمِ قَالُوا  
 الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ وَخَلْقَ جَوَابِ بُولِ أَرْفَدَ وَجُودِيَا رَسْتُ نَوُ  
 أَنْدُ بِسُجُنَاتِهِ شَدَّ بَاخِرُ وَجُودِ بَاغْدَايَ سَابِرِنَدَ وَأَنْ إِلَى دَبَلِ الشَّيْ  
 بِسُجُنَاتِهِ شَدَّ كُلِّ شَيْءٍ هَالِكٍ الْوَاحِدُ الْوَاحِدُ مِنْهُ الْمَلِكُ وَاللَّهِ  
 الْمُنْتَهَى نَسَبِي أَوَّلَ بَرَكَتِي كَدُ أَدَمَ دَرَانِي بُو أَسْكُنِ أَنْتَ  
 وَوَجْهَكَ الْجَنَّةَ وَنَسَبِي بَعْدَ رُسْمَتِي أَنْدُ بُو دَبَلِ أَهْطُوا  
 مِنْهَا جَاهِيًا وَنَسَبِي دَوْمَ كَدُ خَدَّ وَرُوحِيَا رَسْتُ نَوُ  
 مَعَاوِدَ أَنْ بَانَدُ أَرْجُو إِلَى دَبَلِ رَاضِيَةٍ مَرْضِيَةٍ فَا  
 دَخَلِي فِي عِبَادَتِي وَادْخَلِي جَنَّتِي أَنْدُ أَنْزَلْتُ نَسَبِيَا نَوُ  
 زَكَاةً

أَرْحَامُ بَقْصَانِ وَنَسَبِيَا وَنَسَبِيَا وَنَسَبِيَا وَنَسَبِيَا وَنَسَبِيَا  
 أَرْحَامُ لَقِي خَبَرِي بِطَرِيقِي نَمُودَ بُو دَرَقَتِي أَرْوِيَا سَهْبَتِي وَجْهِي  
 أَرْقَصَانِ بِكَمَالَتِي وَرَسِيدِي بَاخِرَتِي وَلَا مَحِي لَمْ رَجْعِ خَلْقِي  
 بِأَخْلَقِ خَبَرِي بِنَسَبِيَا صَوْرَتِي بَعْدَ وَالدَّهِ بَعْدَ الْخَلْقِ نَسَبِيَا  
 نَعِيدِي شَمَّ إِلَيْهِ تَرْجَعُونَ بِسُجُنَاتِهِمْ أَوَّلَ نَزُولَتِي وَجُودِيَا  
 عَرُوجِي أَنْ وَرَجْعِي وَصُودِيَا أَوَّلَ نَزُولِي وَدَوْمَ طُلُوعِي نَوُ  
 نَوُ السَّقَوَاتِ بِأَسْبَابِ عِبَادَتِي أَنْزَلْتُ نَسَبِيَا أَنْدُ أَنْ  
 قَدَرَتِي وَعِبَادَتِي أَرْوِيَا دَرُورَتِي أَنْ رُوزِ قِيَامَتِي وَرَبِّ قَدَرِ  
 تَنْزِيلِ الْمَلَائِكَةِ وَالتَّوْحِيدِ فِيهَا بِأَذْنِ نَسَبِيَا مِنْ كُلِّ أَمْرِ  
 دَرُورِ قِيَامَتِي تَعْرِجُ الْمَلَائِكَةُ وَالتَّوْحِيدُ إِلَيْهِ فِي يَوْمِ كَانِ  
 مَقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ وَجَوَابِ كَمَالِ مَبْدَأِ عِبَادَتِي  
 بِجَاهِيَةٍ كَمَالِ بَرُورَتِي وَكَمَالِ رُوزِ نَمَاءِ وَكَمَالِ بَابِ لَقِي  
 الْكَرَمِ بَدَأْتُ قَدَرَتِي مَعَاوِدَ رُوزِ قِيَامَتِي وَأَرْشَدُ قَدَرَتِي  
 دَارِ خَيْرِي مِنَ أَلْفِ شَهْرِ رُوزِ قِيَامَتِي نَسَبِيَا لَمْ دَارِ  
 تَرْكَلَا مَرِي مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ شَمَّ نَسَبِيَا إِلَيْهِ فِي يَوْمِ كَانِ

مَقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ وَجَوَابِ الْكَرَمِ بَدَأْتُ نَسَبِيَا رُوزِ خَدَّتِ  
 طِينَةِ أَدَمَ بِبَيْتِي أَرْبَعِينَ صَبَاحًا مَعَاوِدَ نَسَبِيَا لَمْ دَارِ  
 مَا بَيْنَ النَّفْسَتَيْنِ أَرْبَعُونَ عَامًا وَكَرْبَتِي بِرُوزِ رَايَا تَقْضِيلِ  
 لَيْلَةِ الْقَدَرِ خَيْرِي مِنَ أَلْفِ شَهْرِ رُوزِ قِيَامَتِي بِقَدَرِ نَمَاءِ رُوزِ  
 فِي يَوْمِ كَانِ مَقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ مُوسَى مَرُورَتِي  
 وَصَبْتُ نَزْلَ صَحْبِ غَزَبَتِي مَوْضِعَ أَوَّلِ نَوُشَدَ وَنَاكَتِي بِجَاهِيَةٍ  
 الْغَرْبِ أَذْ قَضِيَا إِلَى مُوسَى الْأَمْرِ أَوَّلَ مَا كَتَبَ اللَّهُ التَّوْبَةَ  
 وَعَيْسَى كَرَمًا وَصَبْتُ نَزْلَ صَحْبِ شَرَفَتِي مَوْضِعَ طُلُوعِ نَوُ  
 بَانَدَ وَأَذْ كَرَفِي الْكِتَابِ مَرْتَمِمْ أَذَا انْتَبَذْتُ مِنْ أَهْلِ بَانَدَا  
 شَرَفِيَا وَأَنْدَ لَعَلِمَ السَّاعَةِ وَتَحَدَّ كَدُ جَامِعِ مَرُورَتِي وَجَوَابِي  
 مَرُورَتِي أَمَّا جَامِعُ كَلِمَ أَنْدُ مَرُورَتِي مَرُورَتِي دَارِ وَكَانَتْ نَسَبِيَا  
 وَأَدَمَ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطِّينِ لِكُلِّ شَيْءٍ جَوْهَرُ وَجْهِي الْخَلْقِ  
 تَحَدَّ وَهَمَّ دَرُورَتِي وَدَارِ كَدُ نَسَبِيَا رُوزِ خَدَّتِ أَذْ خَدَّتِ  
 شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكِبَارِ مِنْ أَمْتِي وَأَمَّا مَوْضِعُ كَلِمَ أَنْدُ  
 عَالَمِ رُوزِي بِغَرْبِيَا بِدَرُورَتِي رُوزِي بِقَبْلَةِ مُوسَى بَانَدَ وَنَسَبِيَا بِقَبْلَةِ  
 بَانَدَ

بَانَدَ وَبَانَدَ رُوزِي بِقَبْلَةِ مُحَمَّدٍ بِمَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ  
 وَأَمَّا رُوزِي مَرُورَتِي كَلِمَ لَا شَرْقِيَّةَ وَلَا غَرْبِيَّةَ أَنْتَ  
 ذَلِكَ لَا يَأْتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ **فصل سيم**  
 دَارِ شَرَفَتِي مَرُورَتِي وَجَوَابِ دَرُورَتِي مِنْ جِهَانِ دَارِ جِهَانِ  
 خَدَايَ رَاجِلِي جِلَالِي كَلِمَ أَنْدَ أَوَّلَ وَآخِرَتِي دَوَّعَالَتِي  
 دُنْيَا وَبَلِي آخِرَتِي بِكَلِمَ جِهَانِ وَبَلِي جِهَانِ كَلِمَ مَبْدَأَتِي وَنَسَبِيَا  
 وَأَنْ مَعَاوِدَ كَلِمَ ظَاهِرَتِي وَبَاطِنَتِي وَعَالَمَتِي عَالَمِ خَلْقِي وَكَلِمَ كَلِمَ  
 وَبَلِي عَالَمِ مَلِكِي عَالَمِ مَلَكُوتِي عَالَمِ خَبَرِي عَالَمِ شَهَادَتِي وَنَسَبِيَا  
 أَنْتَ أَنْ مَعْقُولِي وَخَلْقِي رَاجِلِي كَدُ رُوزِ عَالَمَتِي أَرْوِيَا جِهَانِ  
 وَارْتِ جِهَانِ بَانَدَ جِهَانِ دَارِ خَلْقِي بَانَدَ وَارْتِ مَلَكُوتِي وَنَسَبِيَا  
 بِغَيْبَتِي خَزَائِنَتِي وَبَانَدَ رُوزِ سَبْخَتِي خَرَسَدَ أَنْدَ أَنْتَ  
 أَرْعَالِي أَنْدَ جِهَانِ كَلِمَ نَسَبِيَا بَانَدَ مَقْدَرَتِي بِسُجُنَاتِي  
 بَانَدَ بَانَدَ أَنْ عَالَمَتِي كَلِمَ خَلْقِي بَانَدَ عَمَّ يَنْشَأُ لَوْنُ  
 عَنِ النَّبَا الْعَظِيمِ الَّذِي هَمَّ فِيهِ تَحْتَلِفُونَ خَلْقِي دَرُورَتِي  
 بِرُوزِ أَنْدَ وَبَرُوزِ سَبْخَتِي ظَهَامِي بَانَدَ مَبْدَأُ مَعَاوِدَ مَرُورَتِي  
 وَنَسَبِيَا نَسَبِيَا إِلَى يَوْمِ يَجْعَلُونَ وَمَرُورَتِي بَانَدَ بَانَدَ

بَعَالِي



و بعضی مرد خفتگان بگویند که اناس فیما فاذ ماتوا انما  
 الدنيا لهم و مردگان بگویند اموات غیر احیاء و ما افسح  
 من فی القبور و مردگان ازین بزرگوارترند از خواب بر خاسته و قیامت  
 بر خاستن بود فاذ ماتوا انما انما من مات فقد قامت  
 قیامت و لکن هر که در حرکت بکار ادا می موقوف قبل از آن موقوف  
 و دیگر طبعی اینها بگویند که ای کاش که الموت هرگز بر کار ادا  
 ببرد و بزرگوار بود و ازین شوق با لاداده بجهی بالطنیعه  
 و هر که بر طبعی ببرد و در ملاک و دانی افتد و بل من انشبه بعد  
 الموت سر قیامت سر می بزرگ است انبیا اجازت کشف آن ترند  
 و ده اندجه انبیا صحابه شریف اند و می قیامت دیگر اند اما  
 مندر و اکل قوم هادی محمد صلی الله علیه و آله و سلم که بقرت  
 قیامت مخصوص است که انا و الساعة که هاتین جانش باقیست  
 اینست که یسألونک عن الساعة ایا ان فرسها فایست  
 یسألونک عن الساعة ایا ان فرسها فایست  
 قیامت در ثواب و شریف روز عمل الیوم عمل بلد ثواب  
 و عدا ثواب بلد عمل بفران در روز قیامت شریف است

مکلف

فکلفنا ان جئنا من کل امه بشهید و جئنا بک علی هکذا  
 شهید و احکم قیامت بک است و یحیی بالنبیین و الشهداء  
 و قضی بینهیم بالحق شریف رایت از شرع گرفته اند و قیامت  
 مقصد صاحب شریف میفرماید ما ادا می مافعل و بگویند  
 خلق و کما نند و تا انری از مقصد که نرسد کوشش و بگویند  
 و معرفت قیامت از وصول و کما نند و تا انری از مقصد که نرسد کوشش و بگویند  
 الحیجین مع من احب و در کما هی مراتب چون ظن عدم و  
 ابصار ظن بوجهی ای جهان نیست و علم ان جهان چه اینها است  
 فی مرتبه است و انجا هم عمر حکم الی یوم القيمة لا ینبیه  
 و علم بوجهی ان جهان نیست و بگویند و در کما هی مراتب چون ظن عدم و  
 تعلمون علم الیقین است و ان الحیجین هم لکن و نقاب عین  
 الیقین اثر اول که از وصول بساکن رسد ایمان و اثر دوم  
 ابقان تحقیق ان هذان هو الحق الیقین ایمان بکمال  
 غیب ان بجزایه بؤمنون بالله و الیوم الاخر و بقی  
 بحسب کمال در عالم غیب نرمانش و بگویند و انرا ایمان نصیب ال

و بعضی مرد خفتگان بگویند که اناس فیما فاذ ماتوا انما  
 الدنيا لهم و مردگان بگویند اموات غیر احیاء و ما افسح  
 من فی القبور و مردگان ازین بزرگوارترند از خواب بر خاسته و قیامت  
 بر خاستن بود فاذ ماتوا انما انما من مات فقد قامت  
 قیامت و لکن هر که در حرکت بکار ادا می موقوف قبل از آن موقوف  
 و دیگر طبعی اینها بگویند که ای کاش که الموت هرگز بر کار ادا  
 ببرد و بزرگوار بود و ازین شوق با لاداده بجهی بالطنیعه  
 و هر که بر طبعی ببرد و در ملاک و دانی افتد و بل من انشبه بعد  
 الموت سر قیامت سر می بزرگ است انبیا اجازت کشف آن ترند  
 و ده اندجه انبیا صحابه شریف اند و می قیامت دیگر اند اما  
 مندر و اکل قوم هادی محمد صلی الله علیه و آله و سلم که بقرت  
 قیامت مخصوص است که انا و الساعة که هاتین جانش باقیست  
 اینست که یسألونک عن الساعة ایا ان فرسها فایست  
 یسألونک عن الساعة ایا ان فرسها فایست  
 قیامت در ثواب و شریف روز عمل الیوم عمل بلد ثواب  
 و عدا ثواب بلد عمل بفران در روز قیامت شریف است

و نبات یؤمنون بالغیب ایمان نصیب ال آخرت و باقیست  
 هم یؤمنون انبیا من اقل ما اوتیتهم الیقین و بگویند  
 و دعوت با ایمان است امنوا بر یکم و کمال ایمان باقیست و  
 اعمید و بک حق با بیک الیقین ایمان مراتب اول  
 قال لا عراب امتنا قل لم تؤمنوا و لکن قولوا اسلمنا  
 و لما بدخل الایمان فی قلوبکم بوسط و قلبه مطمئن  
 بالايمان باخر یا ایها الذین امنوا پس ایمان نصیب بعد از  
 ایمانی اذ اما اتقوا و امنوا ثم اتقوا و امنوا ایمان  
 نیز ترابط فلا و بیک لا یؤمنون حتی یحکوک فایست  
 شجر بنهیم ثم لا یجد و انی انفسهم حرجا مما قضیت و سلموا  
 تسلما اول انقید و زمان بعد از ان تسلیم و انقید ازین مراتب  
 کلا سوف تعلمون ثم کلا سوف تعلمون کلا سوف تعلمون  
 علم الیقین است و ان الحیجین هم لکن و نقاب عین الیقین  
 بؤمنون بالله و الیوم الاخر و بقی بحسب کمال در عالم غیب  
 نرمانش و بگویند و انرا ایمان نصیب ال

عی

عی الیقین چه علم نورنجای قیامت اثر اهل کما نند و بگویند  
 هم بزمان دور است و ما اظن الساعة قاعه و هم بکما نند  
 و یقین فون بالغیب من کما نند بعید و اهل یقین دانند  
 که هم بزمان نزدیک است اقرب الساعة و هم بکما نند  
 و اخذ و امن مکان قریب یوم بیرونه بعید ازین  
 قریبها بفرموده السلام دست فرار و در میوه نیست بر گرفت  
 حارثه ش بدایس احوال بگویند و بگویند و بگویند و بگویند  
 اذ قال له کیف اصبت باحارثه قال اصبت موثقا  
 قال علیه السلام ان لكل حق حقیقه فما حقیقه  
 ایمانک قال رایت اهل الجنة یترأون و و کن و رایت  
 اهل النار یقعوا و و کن و رایت عرش ربی فقال  
 علیه السلام اصبت فالو فی فصل چهارم و رایت  
 بکما نند آخرت چون دنیا ناقص است بخت بکما نند  
 طفل و از او دایه و کما نند و کما نند و کما نند و کما نند  
 او مکان بوجهی بدو از زمانت و ما در او مکان زمان

مکلف



هر یک با شری از انار میباید خود مخصوص است ان طاعت که با شری  
 چه عین طاعت خداست و بکمال شایسته و علیها و اثرش غیر  
 او را زمان را طاعت که از مبدع است چنان حاصل آنکه بعضی  
 از او اول شد و بعضی آخر و مکان را چنانکه بعضی باطن و چون  
 هر دو بذات و طبع نیستند همچو اتم تمام نیست پس وجود بعضی از  
 زمان اقتضا عدم دیگر بعضی میکند حضور بعضی از مکان  
 اقتضا غیبت دیگر بعضی میکند گذشتن زمان نیست و اینند  
 همچنین اگر زمان وجود دارد در زمان حالست کمتر از زمانی است  
 و از خردی مقدار ندارد و حکما از ان خوانند و از مکان را  
 احاطی است همه مکان نیست نه خردی را از همه مکان است که ان  
 وزین و دیگر که نبات را احاطی است و آخرت از زمان و مکان است  
 چه از نقصان شمره است اما نشان آنکه از ان با اهل زمان و مکان  
 و مندرگاه زمانی بود و مکانها مابین قوم باشد و نشان آنکه  
 زمان تواند بود مانند حال و اما امر الساعة الا کلک البصر  
 او هو اقرب و نشان مکانها بفرخ ترین مکانها و جنبه عرضها  
 السحاب

بعضی ظاهر  
 و بعضی باطن

السموات و الارض و ابداع هم زمانی است و صف او بکبریا  
 زمانی کند و اما امرنا الا واحد کلک بالبصر پس مبدع  
 و معاد ازین روی نیستند بدانکه بعضی که آخرت تعلق زمان  
 و مکان هم برین صیاق است که در اما تعلقش بوقت زمان ضایع  
 گفته اند البقیس خطرات و بوقت مکان افمن شرح الله  
 صدق و الا سلام فهو علی نور من ربه **فصل ششم**  
 در اثارت بخت خلافتی زمان علت تغییرت علی الاطلاق  
 و مکان علت تغییر علی الاطلاق و کمتر علت محبوبت بعضی  
 موجودات از بعضی پس چون بقیامت زمان و مکان برتفع  
 شود و جایها بر خیزد خلق اولین و آخرین مجتمع میشوند پس قیامت  
 روز جمع است یوم یجمعکم لیوم الحجج و وجهی روز فضل است  
 چه دنیا کون مشا برت است در وی حق و باطل امت بر نماند و حق  
 در مقابل یکدیگر نشاندند آخرت کون مبنایت است و یوم یقوم  
 الساعة یوم یبذل یفرقون حق از باطل جدا کنند لیس الله  
 الخبیث من الطیب حکومت متخاصمان که در مقابل یکدیگر نشاندند

فصل کند و بحقیقت حق باطل باطل حکم کند لیس لیس هلك  
 عن یقینیه و یحیی من حیة عن یقینیه لیقین الحق و یبطل  
 الباطل پس قیامت روز فضل است اما این فصل هم اقتضا  
 آن جمع میکند که در پیش بنامه هذ یوم الفصل جمعنا  
 الا ولین خیر جمع پسند روز خیرت و خیرنا هم فلم نقاد  
 منکم احدا اما خیر منقاوت قومی خیر است که یوم خیر  
 المتقین الی الرحمن و قد او قومی خیرین که یوم خیر الله  
 الی النار و برجه خیر هر کسی که ای سوگوش در طلب آن بوده است  
 و آخرت مع من یتوکل و بان سبب احسنوا الذین طلبوا  
 و از واجهم و یحیی قور بک لیخسر نعم الشیاطین با یحیی  
 که نواحت احدکم تخر الخیر شعة و چون انار انفال برزخ  
 حیوانی باشد که بعد ازین گفته شود و تصور و حاضر کنند ان انصاف  
 جمله خورده باشد و ای الو حوش خیرت و خیرت بر سر است  
 ذاتی تواند بود و در اینجا بهار مرتفع است که و برز و الله الو  
 حد القهار بان سبب خیر بعض الناس علی صوحتین  
 عند

عندھا القردة و الخنازیر عبد الطاغوت  
 و لكن انما هم کما یبند که اهل ان جهان پسند فی ذلک لایات  
 یقوم یعقلون **فصل ششم** در احوال انصاف خلق  
 در ان جهان و در ابدت و در روز که در ان عالم در عرض  
 سلوک راه آخرت اند طایفه اند و نتم از واجنا ثلثة فاما  
 صحاب المنة ما اصحاب المینة و اصحاب المنة المنة  
 ما اصحاب المنة و الشا بقول الشا بقول و یحیی  
 فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقصد فمنهم سابق  
 بالخیرات سابقان اهل و مدت اند از راه و از سلوک شمره بل خود  
 مقصد هم سابقان است و لا تعد عینا ک عنهم ان بنده  
 ان کردی که ان حضرت و الم یعرفوا و ان غابوا لم یفقدوا  
 و اهل بمن ینکان عالم الذین نرا امر انبیا است بحسب درجه نبوت  
 و در ثواب متفاوت اند و لیحیی در درجات متماثل و اهل  
 شمال بدان عالمند و ان را که هر مرتبه است و یک در روز  
 اما در عذاب است و اند قال لکل ضعف و لكن لا یغفلون



وَجَنَّتْ أَنْتُمْ يَوْمَئِذٍ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ وَرَبُّهَا  
كَذَرْدَوْعَ هَبْ وَأَنْ مِنْكُمْ لَكَ وَأَرْوَهَا مَا بَقِيَ  
حَالِي الطَّرِيقِ كَالْبَرْقِ الْخَاطِفِ أَيْ نَزَلَ أَرْوَعَ كَزَيْدٍ  
جَزْءًا وَهِيَ جَائِدَةٌ سَخِيكٌ أَرَامًا أَيْ أَمَلٌ بِتَجَرُّبِ  
الْكِبَرِ بِرَيْدَةِ الْعُشْمَارِ كَذَرْدَوْعَ هَبْ وَهِيَ أَمَلٌ بِتَجَرُّبِ  
نَجَاتٍ وَهِيَ أَمَلٌ بِتَجَرُّبِ أَرَامًا كَذَرْدَوْعَ هَبْ وَهِيَ  
أَنْقَوَافُ نَدَارِ الظَّالِمِينَ فِيهَا جَنَّتِهَا بَقِيَ وَأَمَلٌ بِتَجَرُّبِ  
بِهَبْ بِرَيْدَةِ الْعُشْمَارِ أَيْ بِتَجَرُّبِ أَرَامًا كَذَرْدَوْعَ هَبْ وَهِيَ  
أَنْ جَنَّتِهَا أَشْرَقَ إِلَى سَلَامَانَ مِنْ سَلَامَانَ إِلَى الْجَنَّةِ  
أَيْ نَزَلَ بِهَبْ التَّقَاتُ نَبُذَتْ بِهَبْ خَلَوْهَا وَهِيَ بِطَمَعُونَ  
أَيْ فِي أَهْلِ أَعْرَافٍ أَيْ عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يُعْرِقُونَ  
كَلَامًا لِيَسْمَعَهُمْ أَيْ نَزَلَ بِهَبْ طَالِمَا يَكُنْ بِهَبْ لِكَيْ لَا تَأْسُوا  
عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَصَفَاتُ أَيْ أَنْ  
أَهْلِ تَجَرُّبِ أَيْ تَضَادَتْ بِهَبْ بِهَبْ وَهِيَ كَذَرْدَوْعَ هَبْ وَهِيَ  
مَانِدَةٌ وَهِيَ مَسْبُوحَةٌ وَهِيَ مَسْبُوحَةٌ وَهِيَ مَسْبُوحَةٌ وَهِيَ مَسْبُوحَةٌ

و سعاد و شقا و بازمانده اند از انجا که بازمانده اند از خود  
 نتوان نیست کَلَّمَا أَفْضَتْ جُلُودَهُمْ بَيْنَ لَنَا هُمْ جُلُودًا  
 غیرها نیند و قوا العذاب لاجرم همیشه میان دو طرف  
 سعموم و زهر هر دو رزق می شود و اندک که با آن عذاب و گاه با آن  
 لهم من فوقهم ظِلٌّ مِنَ النَّارِ و من تحتهم ظِلٌّ مِنَ  
 بدینا در بقیه طاعت که اول مرتبه از انرا نبیایمان بنموده اند  
 و زکاران اختیار بدست خود باز کرده با خیرت محبوب بماند و اند  
 کَلَّمَا ارَادُوا انْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ اَعْبَدُوا بِهَا  
 و اهل عیسای اهل تربت اند همیشه در سوگوشانند تا آنها را بعد از  
 و در وجه بالای و در وجه پهل می کنند لهم عَرْفٌ مِنْ فَوْقِهَا عَرْفٌ  
 از عذاب اهل نضا و خلاص یافته اند از خوف و عذاب و گاه  
 يَخْرُجُونَ مِنَ الْحَرِّ عَلَى مَا فَاَتَ وَالْخَوْفَ يَمْلِكُ بَابُ  
 چون بدینا مجبور بوده اند و اما کان لِمُؤْمِنٍ فَلَامُؤْنَةٍ  
 اِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا اِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْخِيَرَةُ  
 من امر هم با خیر محقق مطلق شده اند لهم فيها ما بَشَاءُوا

الحجيم وكما جرت قومي فانه ان ناركم تنطفئ ارقسم الحنة والنا  
النامس كرونيهم النار اجعلني من اصحاب النار ما اؤخذ  
وكف جعلتك وبعد ان باو بكر خزان فرموده مي خورده  
كه از اهل قيامت باشد ونيست هم اصناف نبيتي فرموده بقيامت  
كه بقيامت فاض و عام را بهد كل شئ هالك في حجة و نيست  
لطف كه اهل وحدت را بهد من اجتنى محوت اشرف و نيست  
كه اهل دوزخ را بهد كه لا تبقى ولا تذر **فصل هفتم**  
در اثارت بصراط صراط راه هدايت و اينكه لعمري  
الى صراط مستقيم صراط الله الذي له ما في السموات  
وما في الارض اذ من الشجر واحد من السيف باركي  
بسميكه اراذك ميلي سكي از دوزخ و خدا و افتد موجب الاك  
بود و لا تتركوا الى الذين ظلموا فاستسكن النار و نزل بها  
الملك مقام مقضي و الاست وقف عليه شقه بنصفين  
دوزخيان از صراط بدوزخ البعيا ان الذين لا يؤمنون  
بالآخرة عن الصراط لما يكون از دوزخ و صراط و دوزخ

تا بکرم عدل هر یک را از خیر و اندک رخصتی باشد پس اگر این طایفه را  
از دو طرف تضاد و ملائمتی باشد آن تضاد و تضاد حقیقی نبود  
و این نشان معاقبت باشد مثل مثاب باشد و آن مانند حرارت  
و برودت و تخمیل و کافور باشد که غرضی اند که چون حرارت برودت  
سجوم و زهره را که غریبند آن که بر آتش و یونین کاس  
کافور میزاجها کافور و یسوقون من کاس کان من اجها  
و تخمیل و یسوقون من کاس کان من اجها  
و عوون فیها کاس کان من عمل اخوانا علی سر و متقابلین  
اما فی صحت اهل تضاد و محض حقیقی باشد آن ذلک الحق  
بما صم اهل النار تا لا جرم کلاما دخلت امه لغت  
اختیار پس حرارت و برودت که متضاد اند و یک طرف است  
قوی است و آن برد و او سرد است اهل برد یقین او در  
طرف که نار است سبب عذاب که که متقابل نیست نه الظمان  
بالله عن السوء و کما هر دو طرف است قوی باشد و یک  
و در تخمیل و کافور کفیم و همچنین نار که عذاب قوی است مانند نار



اليمين والشمال مضالمة بخلاف اعراق الجنة عن بعضهم  
 والثالث عن يسارهم اليمين وشمال ان يمين يمين  
 كذا يد اليمين يمين **فصل هشتم** در بیان  
 اعمال و کرام الکاتبین و نزول ملائکه و تالیف بر نیکیان بدان  
 قول و فعل ما دام که در دو کون اصوات و حرکات بنهند و زبانا  
 و نبات بی نصیب بنهند و چون بکون کتابت و تصویر آید باقی  
 ثابت شوند و هر که توی بگوید یا فعلی بکند اثری از آن با او باقی ماند  
 و باین سبب اگر اقتضا التبت ملکه کند که با وجود آن ملکه معاد  
 بآن قول یا آن فعل آسان بود و اگر نه جنس بودی هیچکس علم  
 و صنعت نتوانستی اموت و نماند و یکسان و تکلیف باقی ماند  
 فایده بنودی آن اثر که از اقوال و افعال با مردم باقی بماند بحقیقت  
 کتابت و تصویر آن اقوال و افعال باشد و محل آن کتابتها و  
 تصویرها را کتابت افعال و صحیفه اعمال خوانند و اقوال و افعال  
 چون مشخص شوند کتابت آنها پیدا نموده بیان کنیم ان شاء الله تعالی  
 و مصوران آن کتابات و مصورات کرام الکاتبین بنهند و قوی  
 که

که بر یمن بنهند حسنه اهل یمن نویسنند و قوی که بر شمال بنهند حسنه  
 اهل شمال نویسنند اذ یلتقی الملقیان عن اليمين والشمال  
 در خبرت هر حسنه که از آن حسنه فرشته در وجود آید که او  
 مثاب دارد و هر که حسنه که از آن حسنه شیطان در وجود آید که  
 او را عقوبت دارد و خود در قرآن میفرماید ان الله یولی  
 و یبالی الله شئراً استقاموا لیتقول علیهم الملائکه  
 الا تخافوا ولا تحزنوا و انبشروا بالجنة التي كنتم  
 نوعدون نحن اولیاءکم فی الدنیا و الاخرة و یقاب  
 ان هل انبشروا علی من تنزل الشیطان تنزل علی  
 کل اقل انبشروا و هم یمنون و من یعیش عن ذکر الرحمن  
 نقیض له شیطاناً فیهو له قرین یمشی معکم بغیاث  
 اهل بیئت ملکه شیطان هر دو یکبست و از آن بقا و نبات  
 آن ملکات بودی خود ثواب عقاب ابراعمال که در زمان آید  
 کرده بنهند و جهی بنوی و لکن آنها بخلاف اهل الجنة فی الجنة  
 و اهل النار فی النار بالنبات پس هر که مشغال و زده

بنیکی با بدی کند نیکی و بدی در کتابت و مصور شود و مؤید بخلاف  
 باشد و چون پیش چشم ایشان دارند که اذ الصحف نشرت  
 که که از آن غفل بوده باشند گویند ما لهذا الکتاب کیف  
 در صغیرة ولا کبریة الا احصاها و وجدنا ما عاونا  
 حاضر اهل یمنی در افتاد بسیار آمده است که از نفس تسبیح حاصل  
 مثلاً حوری بیافریند که در بهشت جاودانی از آن تمتع می یابد  
 و در دیگر جانب یمنی از نبات که کاران استخاضی آفرینند که  
 سبخت و عقوبت قوی بنهند جدا که در قصه سیر نوح آمده است  
 انه عمل غیر صالح و در بنی اسرائیل و لقد نجینا بنو اسرائیل  
 من العذاب المهیمن من فرعون انه کان عالیا من المبین  
 و در خبرت خلق الکافر من ذنب المؤمن و امثال ان  
 و این جمله حکیم آن شد و ان الدار الاخرة لیس الحیون ان لو  
 كانوا یعلمون پس هر چه در نظر دنیا از ورای حجاب از غیر  
 حیوان بنهند چون آن حجاب غطا از پیش بردارند که نکستند  
 عنک غطاء ک فبصرک الیوم حدید و این انما بود  
 که ازین

که ازین حیات که بحقیقت مرکب میرود و نبات آنها که مرکب از  
 زنده شوند او من کان متیناً فاحسبنا و جعلنا له نوراً  
 یمشی به فی الناس کمن مثله فی الظلمات لیس بخارج  
 منها انرا چنان بنهند که باشد و نیست اجابت عا اللهم ارننا  
 الاشیاء کما هی پس هر کسی را بعد از کشف عطا و هدایت  
 خود باید بخوردن و حب خود و دن و کل انسان الزمانه  
 طائفة فی عنقه و یخرج له یوم القیامة کتاباً و  
 اقراء کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حبیبنا اکر  
 سابق بالخیرات بنشد یا اهل یمن کما یفعلون تموتون  
 و کما تموتون یبعثون کتابت از پیش او باز جانب راست  
 باور دهند فاما من اوتی کتابه یمینه و اگر از جهل میزن  
 باشد و یو قری از الحی موت فاکسول و ستم عند  
 و یجتم با اهل شمال کتابت از زورای طرش باز با نبی یوی  
 دهند و اما من اوتی کتابه وراء ظهره و اما من اوتی  
 کتابه بشماله **فصل نهم** در بیان حجب طبقات اهل



حسب دروزح بر مردمان سه طایفه اند طایفه مرفه  
 فیما بقیه حساب این در صنف اول است بقا  
 که از حساب مرفه باشند در خبرت که چون در وین انجاء  
 گاه برند فرشته ان ازین حساب طلبند که بیدار باداده اند  
 تا حسب باز دریم خط حضرت برسد که نیکو بیدار را حسب  
 این کار نیست خود خط بفرست ما علیک من حیاهم  
 من یقی و صنف دوم جماعتی از اهل بی که بر سبب اقامت  
 باشند و صنف سوم جماعتی که دیوان این از سبب طایفه  
 اهل حسب نیز در صنف اول جماعتی که دیوان اعمال  
 این از حسب عالی و صنف دوم که که خط ما صنعوا  
 فیها و باطل ما کانوا یعلمون در شرت این است  
 و قدی منا الی ما علیک من عمل فجعلناه هباء منقرا  
 سیم اهل حسب که خط طوا عماله صالحا و اخر سنیان  
 دو صنف باشند صنفی که حسب خود همیشه می کنند خاسبو انفسکم  
 قبل ان تحاسبوا بشنیدند اند لاجرم بقیه حساب

حسابا

حسابا بقیه و صنفی که از کتاب بح باطل بوده باشند  
 لاجرم بمناقشه حسب مبتلا شوند و من یوقش فی الحساب  
 فقد عدت و حسب عبارت از صنف جمع سبب انار  
 حسبت و سبب است که تقدیم یافته باشند تا یکم عدل برای  
 بیا بند و همیشه موقفا فی شت هر موقف حسب باشند لایو خراج  
 المومنین الی یوم القیامة **فصل دهم** در اثرت  
 بوزن اعمال و ذکر میزان و الوزن یومئذ الحق  
 ثقلت موازینهم فالذلک هم الفلحون و من خفت  
 موازینهم فالذلک الذین خسرو انفسهم مر اثر فعل  
 که اقتضاء اطمینان نفس فاعل کذا نسبت آن بفعل اولی  
 کشته را از اضطراب حرکت نامور از ظاهر دارد و مر اثر  
 بحر نفس و تبع احوال فاعله کذا نسبت بحرف اولی خفیف  
 تغییر که در احوال شود و حرکت اند و حرکتش از نظم خارج بود  
 و اطمینان نفس مستلزم رضا بود لاجرم فاما من ثقلت موازینهم  
 فهو فی عیشة راضیة و اختلاف حرکات نفس متابعت او

و هو امودی بها و لاجرم و اما من خفت موازینهم فانه  
 ها و یه و نیز ابلیس از آتش افریده اند و آدم را از آتش  
 خلقی من نار و خلقته من طین و آتش خفیف است  
 و خاک ثقیل پس افعال ابلیس اقتضا خفت کند و افعال آدم  
 اقتضا ثقل چه کل یعمل علی شاکلته بعضی گفته اند کلمه  
 لا اله الا الله میراست هر چند فرموده اند کلمه خفیفه  
 فی اللسان ثقیله فی المیزان اما نسبت با بعضی مردم نور  
 و میزان هر دو یکست علامت آنکه این کلمه میراست است که در  
 در کفه و عدم در کفه و حرف استنشاکه لوی با عدم دارد و در  
 با وجود بشفایت و نیست که هر دو کفه بدو هستند و این کلمه  
 فاصلت میان مسلمانان و کافران و بهر شے و در ختی من  
 قال لا اله الا الله دخل الجنة **فصل یازدهم**  
 در اثرت بطی آسمانها کلام خدا یقینا و کتب استماع  
 دیگر کلام امر رب و کتب خلقی انما امرنا لشیء اذ انزلنا  
 ان نقول له کن فیکون و عالم امر از خدا بلکه از نفس مرفه

وما

وما امرنا الا واحدا و عالم خلق مثل بر خضا و ترب است  
 ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین و همچنین کلام  
 مثل بر ايات و تلك ايات الله تلوها علیک  
 بالحق کتاب هم مثل بر ايات تلك ايات الکتاب  
 المبین کلام چون مشخص شود و کتاب باید خواند امر حواضیه  
 فعل شود کنی فیکون پس صحیفه وجود عالم خلق کتب است  
 جل جلاله و ايات و اعیان موجودات آن فی اختلاف اللیل  
 و النهار و ما خلق الله فی السموات و الارض کتابا  
 یقوم یتقله من و این ايات در آن کتاب ثبت است  
 ما خلق محط لایات فاعلم که در افاق ثبت است و استماع ايات  
 قوی که در انفس مبین حق رسد سبب ایمان ايات فی الکتاب  
 و فی انفسهم حتی یقینن نعم الله الحق و مردم ماتحت  
 مکان زمانه ايات بروی خوانند و با او می نمایند یکی بعد از  
 دیگری و آن روز است که بدوی گذرد بعد از روزی و  
 بعد از آن که می تواند می کند و کرم ايات الله ان فی ذلك



لایات بر مثال که نام می خواند نظری بعد از نظری  
 بعد از حرفی پس چون نظر بصیرت او بکل پدید شود و شود  
 چنانکه اهل قیامت را گفته اند از عالم خلق بگذرد و با عالم  
 امر رسد که بعد از آن از این بوده است بر هر کس که بیکبار مطلع  
 گردد مانند آن که که آنرا مشتمل بر سطوره و حروف و نگار  
 در پیچیده پیش او باشد یوم نطوی السماء کطی السموات  
 والسموات مطویات بيمينه نمی گوید بشمال تا در آن اهل  
 شمال را از طی سماوات بقبی نیست و اگر بخود قدرت مطاعت  
 در نشسته باشد و چون بروخوانند استماع بکنند خاش این بوسیله  
 آیات الله بتلی علیه تتم بصیرت بکبریا که آن لم یسمعها  
 فیشره بعد از الیم و در سمع و بعد و کلام و کتاب اسرار  
 که در آن درین مختصر ممکن باشد **فصل دوازدهم** در اثبات  
 بنفیت صور بتبدیل زمین و آسمان نفی صور قیامت و نفی  
 اول جهنم امانت هر که پندارد که حیوان دارد از اهل سماوات و زمین  
 که صاحبان هر تنزل و باطن تاویل اند تا بر محسوس معقول خود

سید

کرده اند

کرده اند و نفی فی القیوم و صغیر من فی السموات  
 و من فی الارض الا من شاء الله و امانت این  
 بکشف عوارضات و کسرا و دیانات این که باقی  
 نیست خود و در نش و پیش خود بر اند و حقیقت آنکه و  
 تعبد و من دونی الله حصصه انتم لها و  
 رد و من متیقن شوند و این واقع علیهم القول اخر  
 جنالهم دایه من الارض تکلمهم ان الناس کانوا  
 باایات لا یوقنون و نفی دوم از جهنم اجابت این  
 بعد از امانت و قیام از خواب جهالت نفی فتح فیه  
 اخرى فاذا هم قیام ینظرون و در قیامت بعثت بود  
 ثم انکم یوم القيمة تبعثون پس ثواب عقاب باشد  
 و کس باشد که دنیا و آخرت اینان متحد شده باشد و کشف  
 الاعطاء ما از حدت بقینا به ان محاسب باشد که کشفنا  
 عندک عطایک و بصرک الیوم حدید پس عمل و ثواب این  
 هم می بود که لرغبت او لرغبت بلایه اهلان بعید

و انی اهلان اعبد پس این انتظار قیامت بعث  
 و ثواب باشد و غیر این ترا در زنت ثانیه مکتوف کنند  
 که هستی این نیستی بوده است و نیستی هستی و در این  
 به ذاتی و صفت این از صفتی و بی صفتی صفت پس نیستی  
 ظواهر چیز مانده است که این از این ابطا هر دو و در این  
 و حقایق نه از این این باطن و حقیقت باشد اند و از این  
 دفاع حجب هر دو باطن و حقیقت حقایق و در ذات و در  
 در پس زمین نه از این زمین بود که در زنت اولی از این  
 می درشته و آسمان نه از این آسمان بود یوم تبدل الارض  
 غیر الارض و السموات و برز و الله الواحد القهار  
 در امانت بجای که هر که روز قیامت  
 حادث شود و قوف خلق بعرش افتد مفيض انوار کائنات  
 در آخر پیش این عالم و ماه از دستافت نور میکند و درون  
 خود افاضت میکند و در وقت غیبت او و کواکب سیار فیض  
 انوار خرد می پس چون نور انوار میکشوف شود کواکب را و چون

فصل دهم

و ان

بعثت



الحمد لله الذي جعل  
الجنة التي لا تفسد  
فيها الرقية حية

من الاجداث الى يوم يفسلون سموم وزياد وقرين  
از نوام و سباع و انعام بازسانند تا صورت اطراف تفاد  
يؤخذ السم من الصل والناب من الذيق القرين  
من الكبت لا يرون فيها شمس ولا قمر بر ابرك  
هر طرف قضا و سبب ملاك خلق بود بر صورت كبريت المي  
بهت و زنج بكنند تا مبرك مر كه بفتن بفتن بهت خلق  
كه حيات بدى باشد عيال شود و دوزخ را بر صورت اشترى بر صفت  
ازند و جوى بوميدى بجهنم ما اهل عيال او را بشده  
و بر زيت الجحيم لم يبرى و از هولت بده او اجزائى  
بر نيت خود اطلاع بايد فتنه شده لولا ان حبسها الله  
لا حرق السعوات ولا دحض  
در ان رت بدر ماى بهت و دوزخ مشهروى كه بدان  
عالم ملك در ان كند عفت است بخ طه و ان حواس حسه  
و دو باطن و ان خيال و دو ام است كه بلى مدرك صورت و دو مدرك  
چه مغفكه و خطه و ذكره از شرع منبسط بل افند و در نفس كه بعت  
اعوان م  
هوا

صلى الله عليه وسلم

هو الكند عقل را در منابع هو اسخر كرد اند اخرايت من الجحيم  
الجنة هواء هر يك از اين شتر سبب شده از سبب ملاك و  
الله على علم تا مكن اين بود فاما من طغى و اشر الجحيم الدنيا  
فان الجحيم هي الماوى بلى هر يك از اين شتر سبب شده  
از در ماى دوزخ بود لها سبعة ابواب لكل باب منها  
جزء مقسوم و در عقل كه مدرك علم ملكوت و در نفس  
رئيس مطع باشد و نفس از هوا و امع كند تا بهر يك از ان  
مشعر مطاعه از كتاب الهى در عالم خلق كه در ان كس تا شتر عفا  
باشد بتقديم رت و بعقل نيز اسما ايات كلام الهى از عالم  
تلق كند بخلاف ان قوم كه لو كنا نسمع او نعقل ما كنا في  
اصحاب السعير ان شتر عفا بتقديم رت بهى بهت باشد  
ولما من خاف مقام ربه ونهى النفس عن الهوى  
فان الجنة هي الماوى  
دوزخ مدرك ان امر در ارض علوى و السابحات سبحان و  
السابحات متبعا فاما لدرت امر باحوال ان رت

10

سبارة اند كه در دوزخ مرج سبب كنند و مجمع عفت و دوزخ  
نورده بود و مبشر امور در بر ارض سفاه نورده عفت مبادى  
قواى بناتيت سه اصول و چهار فروع و دوزخ مبادى قواى  
حيوانى ده مبادى حاس كه از ان جمله نفع طه و نفع باطن و دوزخ  
مبادى حركت بلى قوت جذبت و دوزخ قوت دفع مجمع نورده  
باشد پس مردم مادام كه در سجن و جهنم بمانند  
نورده كار ان علوى و ان نورده كار كر ان سفاه و ان نورده  
بر بگذرد و لا محاله كما تعيشون تموتون و كما تاتون  
تبعثون پس چون از سجن بچسبند و از املاك باطنى  
نورده كه از انار تعلق بلى از ان دو نورده چنان كه گفته آمد  
با و بوسه باشد معتد دار و عليم تا تسعة عشر مكره و طه  
مستقيم و ان هذا صراط مستقيما فاتبعوه ولا تتبعوا  
السبل فتفرق بكم عن سبيله بگذرد تا نورده و ايت  
لم در قيامت با و اسلم رسد و از ان نورده زمانه خلاص بايد  
ضرب الله مثلا رجلا فيه شركاء متشاكسون و

سالم

سالم الى جبل هل يستويان مثلا الحمد لله بل اكثرهم  
لا يعلمون  
در ان رت كجوها بهت  
البحر و دوزخ باز ان بود اب داده حيات فدا صفت نبات  
و حيوانات و جعلنا من الماء كل شئ حيا من ندر موطع  
و نضج كه عموم مردم را با ان انتفع باشد و لكس بعضى حاجت  
و بعضى اس و بعضى غير اس بهتر غير اس و شتر ماده ندر موطع  
حيوانات و باهم طفوليت مانند مبادى و طوا هر علوم كه رت باشد  
مستويان باشد و از ان نيز بعضى سجيل و بعضى متغير و بعضى غير  
باشد بهتر نيز غير متغير است و من از شتر خاص رت جده و بعضى  
حيوانات رت سبب بعضى اصناف در بعضى احوال و موافق به  
از به و احوال ان نيت ندر حقايق و غوامض علوم كه انتفع  
بدان خاص الخواص و محققان باشد و از ان نيز بعضى متوسط و بعضى  
بهر نيز صفات و غمرا غل خاص رت به خاص نوع انست و از ان  
بعضى اصناف و در بعضى احوال و بر اهل دنيا بهت ان نيز حركت  
ال بهت حلال و اب نيز اظهر و از ان بعضى موبست و بعضى سبط

كدر بعضى م

اس ان نيز علم و ادراك و ان



و بعضی ملذذ و بهتر بن ملذات و ظهور پس بسبب خلاصت از شکر  
 و شیر از نقصان عمل از بهاری و خمر از اندوه و چون اهل انبیا  
 کمال اندیش این است این چهار را بر وجهی که در این کتاب بیان  
 انفع بود و لا یعکس مثل الجنة التي وعد المتقون فیها  
 انهار من تحتها من لم یغیر طبعه و انهار من عسل مصف  
 ولهم فیها من کل الثمرات اما شمرات بهت در نظر اهل  
 منت به نماید زیرا که این حق باطل مت بداند و اتوا به منت  
 و در روز باز او این چهار را در حیم و عسین و قطران و مهلک  
 الا مثال فیضها و ما یعلمها الا العالمون **فصل هفتم**  
 در اثبات تجزین بهت و در روز و سبب رسیدن مردم فطرت  
 اولی که در زینت اولی بود با بقدر مردم را وجود داده اند پس  
 پس را از پس قدرت چه باول موجود بود و یکدیگر در صورت سه نطفه  
 و مضغ و علقه و عظم و لحم تا بعد از این زنده و خبر در هر حال  
 علی الانسان حیث من الذکر لم یکن شیئا مذکورا و

کامل این زبان  
انفع بود

نکند

و یکدیگر زنده بود تا قوت حرکت و بطش در ظهور گیرد و یکدیگر بخیر بود  
 تا قوت تمیز میان نفع و ضرر بفعل آمد و بعد از این قوتها برید  
 نافع و کاره و ضرر کشت و چون مقام عموکیت با فطرت اولی  
 حی باید که این صفات در منتفی شود بر عکس این ترتیب اولی  
 که از او نش در ارادت واحد مطلق که موجب منتغرق شدن  
 شود و صانع او را هیچ ارادت نماند و چون وجود کل تابع ارادت  
 واحد مطلق است تعالی را که هیچ یک از اینها مطابق ارادت او نماند و در  
 و صواب این درجه بهت در بهت بود و هم فیها ما یشتاون  
 ولدینا مرید و باین سبب غارن بهت را رضوان خوانند و  
 بدین مقام شمر از نعیم بهت لذت نیابد و رضوان من الله  
 اکبر و بعد از آن باید که قدرت در قدرت او تعالی منتفی شود  
 تا خود را هیچ قدرت مغایر قدرت او نداند و این مرتبه را توحید خوانند  
 و مومنون کل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره و بعد از  
 باید که علمش در علم او تعالی منتفی شود تا بخودی خود نباشد و این مقام  
 اهل و قدرت اولی که الذین انعم الله علیهم هیچ ندانند و این

**فصل هفتم**

و نسبت بهت که و ذلک الخیر العظیم  
 در اثبات بدوخت طوبی و درخت زقوم علم و قدرت  
 و ارادت که مبادی اتی و افاضی اند خلق را به صفت مختلف  
 و قدر و اعتبار را بر سه یک اما اعتبار ذات مختلف که نسبت با عقل  
 خلق به سه نماند و خود را در خایر ما که نسبت با عالم امر را در انوار  
 صورت معقول را محسوس کنیم این صورت از آن روی که تصور کرده ایم  
 معلوم ما و با آن عالم باشیم و از آن روی که با حواس کرده ایم تصور  
 ما باشد و ما بر آن قادر باشیم و از آن روی که با حواس کنیم تصور  
 ما را است و ما را از امر بدینیم پس معلوم و مقدار ما بهت می باشد  
 در این صورت و علم و قدرت و ارادت او تعالی همین حکم دارد پس  
 صفت او را متحد بود بلکه واحد بود و کسی که علم او عالم و قدرت  
 او قادر بر اتمش مرید چنانکه در حال اهل بهت نعیم و صانع  
 در خبر آمده است گفت که سمعه الذی سمیع بی و صفة الذی  
 یبصر فی اطقی اجعلک مثلی و لیس کثله شیء پس هر چه ارادت  
 او بدان تعلل گیرد در حل موجود شود یعنی تنه و وجودش یک بود

مرتبه را تسلیم خوانند و یسئو تسلیم و بعد از آن باید که وجودش  
 در وجود او تعالی منتفی شود تا بخودی خود نباشد و این مقام اهل و  
 اولی که الذین انعم الله علیهم و از پس کتب این طریق نیز  
 و حسب ارادت خود در ارادت او هوای مختلف می نفس  
 کند و لو اتبع الحق اهلهم لفسدت السموات و الارض من  
 فیهن پس از هوای خود بمنوع شود و حیل بینهم و بین ما بینهم  
 و در خط خداست افند افن اتبع رضوان الله کن یا یسبحون الله  
 و هو اول بها و هر سه نماند با علل سلاسل امرای کل معلول و مقید گردد  
 و ما را صفت ما یکد و باین سبب از ما ویرا ما که خوانند و بعد از آن  
 با زاء ان درجه توکل در که خدایان باشد و ان یخذلکم فمن الذی  
 یضرکم من بعد و با زاء درجه تسلیم در که همان من یصلو الله قاله  
 یون مکرّم و با زاء درجه وحدت در که لغت فاولی که یلغیهم الله  
 و یلغیهم الذین یلغیهم الله و یلغیهم الله و یلغیهم الله و یلغیهم الله  
 اقتضا قدرت نامتناهی و علم ذاتی و مستطاب و را می کرد و ذلک الفوز  
 العظیم استبداد این قوم باین صفت اقتضا و خبر نامتناهی و جهل کل  
 و نیست



وایستغفار مثال درخت طوبی است در بهشت که هر چه بنشیند از او درخت  
 کند باز از وی این نهم دفعه واحد بران درخت حاصل باشد  
 و در پیش این نهم طوطی نهم و حسن مایه باز به حال  
 که نهم این صفت اقتضا نکند که نهم یکی نوعی از نهم  
 و عذاب نکند انظروا الى ظل ذی ثلث شعبة  
 طلیل ولا یغنی عن الذهب پس بجای درخت طوبی درخت  
 زقوم باشد انها شجرة تخرج من اصل الجحیم طلوعها کانه  
 الشیاطین طلوع ابتداء وجود نهم است که سبب عذاب درخت  
 و الشیاطین اهل مردیه ان الشیاطین یجری من این  
 آدم مجری الدم و در اصل این شمس پس مبادی  
 نفس مبادی این درخت و منشش اصل با ویه **فصل نهم**  
 در اثرت بجو رعین چون دیده بصیرت مؤمن محل توفیق شود  
 شود ابراهیم و از بر مطامع ملکوت هر دو کون قادر شود و کذا  
 نوی ابراهیم ملکوت السموات و الارض و لیکون بین  
 الوقین وارد آن حضرت عزت که از پرده غیب ظهور میکنند

ک

یک یک ذره از ذرات کائنات خویش را با واسطه نور  
 می آید و بدین نور کند و لامی به چنانکه گفته آمد هر یک در یک نور  
 صورت از صورت مخلوقات متشکل نمایند که در قصه مردم اند  
 است متشکل لها بشر است و چون تنوع از این است و در بعضی  
 اثران عالم حدیث که مقتضی از دواج ذات و صورت باشد یکدیگر  
 بر وجهی که مقتضی باشد و صورت بند پس هر یک از این صورت  
 یکی از حور این بهشت باشد این از دواج حاصل کرد و زو جها هم  
 مجو رعین و باین سبب که چهره این برده کدین از دیده اعتبار  
 و اهل نضا و مصون مقصودات فی الخیام و حکم اند  
 نامحرمان عالم نکثر راجع ان قوم که بظا هر عالم ملک باز مانده  
 و چنان قوم که باطن عالم ملکوت محو شده و صلوات نماندن  
 است لم یطعمش من انفس قلیهم ولا جانت باشد و سبب  
 معاد و است این عالم هر نوبت موجب التذانی بود زیادت  
 از نوبت اول مانده محبوب مفقود که بعد از مهلت طلب باران  
 شود و بکارت و غایت آن لذت متجدد تر میشود و الله اعلم بالصواب

**فصل بیستم** در اثرت بنو اب و عقاب عدل اوتون  
 جاء بالحسنة فله عشر مثا لها و من جاء بالسيئة  
 فلا یجزي الا مثراها و در موضع دیگر مثل الذین یقفون  
 اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنا  
 یل فی کل سنه مائة حبة والله یضاعف لمن  
 یشاء اما قومی هستند که از خیر فضل الله یدبیر الله  
 سبباً نهم حسنات و باز از این نهم که حطت اعمالهم  
 و قومی هستند که از خیر عدل الله من بعمل مثقال ذرة  
 خیر امیر و من بعمل مثقال ذرة شر امیر و باز  
 این نهم که لا حرم انهم فی الاخرة هم الاخرون  
 و بعضی قومی را یونیکم کفیلین من رحمته و قومی را یستعد  
 بقتلهم مرتین و قومی را در ثواب تضاعف لهم و لهم  
 اجر کثیر و قومی را تضاعف لهم العذاب این تفاوت  
 سبب تفاوتی است که در حسنات و سیئات است و قومی  
 که حسنات لا یول سبباً المقربین و از سبب آدم تا سبب  
 تفاوت

فلا یجزي الا مثراها  
 بالسيئة فلا یجزي الا  
 عملوا السيئات الا  
 ما كانوا يعملون و جاء  
 بالحسنة م

۳۳۴  
 ساطع الاله

تفاوت بسیار و در خبرت که ضربت علی یوم الخندق  
 یواز اعمال الثقلین پس بالاء همه ثوابها ثواب  
 ان کما است حکم ان جهاد خودی خود زیان کمال است خیر  
 انفسهم و انها که اعمال این نهم ثواب متحد اهل  
 فوز اکثر اند فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة  
 أعین این نهم ملاعین رات و الاذن سمعت  
 و لا خطر علی قلب بشر این نهم ثواب منزه اند دنیا  
 و آخرت بر مرد خدای حرم است دنیا حرام علی اهل  
 الاخرة و الاخرة حرام علی اهل الدنيا و هما  
 حرامان علی اهل الله سبحانه ربك و البقرة  
 عما یصفون و السورة علی المرسلین و الحمد لله  
 رب العالمین  
 تمام شد مختصر آغاز و انجام بعون الله و توفیق











۲۲۷



